


آیا خدا نظرش را دربارهٔ کلام خود تغییر می‌دهد؟

 سرهایمان را خم کنیم. خداوند عیسی عزیز، بار دیگر به نام تو گرد هم آمده‌ایم، با انتظاری شکوهمند برای ریزش و نازل شدن قدرت زنده‌کنندهٔ خدا تا ما را به شناخت جایگاه و منزلت خویش و نیز آگاهی از مسئولیت‌هایمان رهنمون سازد، ما که قومی خوانده‌شده، جداشده از دنیا و تقدیم‌شده به خدا هستیم. خداوندا، بگذار امشب برکات الهی ما را در قول و فعل هدایت و رهبری کند، باشد که همهٔ آنها سبب احترام و جلال نام تو شود. آمین.

۲ از حضور دوبارهٔ خود امشب در کلیسا خوشحالم و از اینکه در کنار شما جماعت عزیز هستیم. می‌دانم که هوا گرم است، دقایقی پیش به همسرم زنگ زدم، فکر کنم آنجا سی و دو درجه باشد، سی و پنج تا سی و شش درجه یا چیزی در این حدود، یعنی کمی گرم‌تر از اینجا. بنابراین کم‌کم دارم به هوای گرم عادت می‌کنم. با این حال بسیار خوشحالم که در این زمان باشکوه عید قیام اینجا در خیمه هستیم.

۳ نمی‌توانم بگویم که بابت پیغام بسیار طولانی امروز صبح عذرخواهی می‌کنم، اما... چنین بود که نمی‌خواستم کاسهٔ صبر شما را لبریز کنم و امشب باز همان کار را تکرار کنم. اما-اما لازم بود که آن پیغام را به شما برسانم، شما بخشی از این رستاخیز هستید. توجه می‌کنید؟ بنابراین مبدا باز نگران آن امر الهی باشید. تنها در موردش شادی کنید! هیچ چیز در هیچ‌جا نمی‌تواند شما را از آن جدا سازد، هیچ چیز، شما برای همیشه در پادشاهی خدا در امنیت به سر می‌برید. هرگاه خدا مهر خود را بر شما می‌گذارد، این مهر تا رسیدن شما به مقصد باقی می‌ماند.

۴ هرگاه دولت مهری بر بسته‌ای می‌زند یا در واگن قطار را مهر و موم می‌کنند، تا رسیدن به مقصد هیچ کس حق ندارد آن واگن را باز کند.

هرگاه خدا مهر خود را بر انسانی می‌نهد، همان مهر روح‌القدس را، وقتی او انسانی را چنین مهر می‌کند، آن شخص در مسیر مقصد ابدی خود قرار می‌گیرد. دیگر هرگز نمی‌تواند بازگردد، به هیچ وجه. زیرا به یاد داشته باشید، افسسیان ۴:۳۰ می‌گوید: «و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید، محزون مسازید.» بله، شما برای همیشه مهر شده‌اید. به واسطهٔ روح‌القدس تا ابد در پادشاهی خدا مهر شده‌اید. هم اینک به این مهم فکر کنید!

۵ خوب، شیطان به شما حمله خواهد کرد، هر حرفی به شما خواهد زد، شما را متهم خواهد کرد و می‌کوشد تا به شما القا کند که مهر نشده‌اید. اما شما به او گوش ندهید.

۶ اکنون، آگاهید که از مرگ به حیات گذشته‌اید. می‌دانید دیگر تمایلی به چیزهایی که دوست می‌داشتید، ندارید. می‌دانید که به هر سخن خدا ایمان آورده‌اید. دیده‌اید که خدا در میان ما عمل کرده است، بدون... با دلایل و شواهدی انکارناپذیر مبنی بر اینکه او همان «من هستم» است. دریافته‌اید در تمام مواردی که به نام او اعلام شده، حتی یک مورد هم نبوده که به نام او نبوت شده باشد و دقیقاً چنانکه گفته شده، محقق نشده باشد. حتی علم، روزنامه‌ها، عکس‌ها، دوربین‌ها، نویسندگان و دیگران ناگزیر به تصدیق آن شدند. توجه کنید، چه بخواهند، چه نخواهند، خدا آنها را وادار به انجام چنین کاری می‌کند تا مسئله آشکار شود.

۷ حال، سخن از یک اقلیت است. به یاد داشته باشید، او دنبال جمعی پر شمار نمی‌آید. «نترس، ای گلهٔ کوچک زیرا پدر شما اراده کرده است...» دقت دارید؟

۸ پیش از مراسم دست‌گذاری یک خادم، می‌خواهم مطلبی را با شما در میان بگذارم که شما را شگفت‌زده خواهد کرد. مسئلهٔ بسیار حیرت‌انگیزی است اما باید از آن آگاه باشید. خوب، منظورم این نیست که این دقیقاً همان عدد است اما مایلیم این موضوع را با شما در میان بگذارم.

۹ نمی‌دانم آیا تا کنون کسی از شما عمل لقاح یا بارورسازی دام‌ها را دیده است یا نه. کاری که قبولش ندارم اما دیده‌ام که چگونه انجامش می‌دهند. دیده‌ام که ذره‌ای از نطفهٔ حیوان نر را می‌گیرند، به اندازه‌ای که روی یک شی فلزی کوچک، شبیه خلال‌دندان قرار گیرد، سپس آن را روی سنگ مرمر کوچکی قرار می‌دهند. آنگاه آن را زیر ذره‌بینی بسیار قوی می‌گذارند که نمی‌دانم چندین برابر بزرگ‌نمایی دارد تا آن نطفه... در حالی که با چشم معمولی یا حتی یک ذره‌بین عادی قابل دیدن نیست. اما وقتی صد تا صد و پنجاه برابر بزرگ شود، می‌توانید در همان یک قطرهٔ کوچک نطفه حدود پنجاه تا صد موجود ریز و زندهٔ متحرک ببینید. حیوان ماده نیز به همین میزان تخمک تولید می‌کند، همانند نطفه. اکنون، وقتی این دو را کنار هم می‌گذارند، آن دو اولی که به هم برخورد و تماس پیدا کنند...

۱۰ تنها یکی از آن یک میلیون زنده می‌ماند. آیا تا به حال به این مسئله فکر کرده‌اید؟ آن نطفه‌ها و تخمک‌ها همه به هم شبیه هستند اما تنها یکی از آنها زندگی خواهد یافت. و مشخص نیست کدام یک ابتدا به آنجا می‌رسد. زیرا گاهی تخمک بسیار عقب‌تر قرار دارد و چه بسا نطفهٔ زنده در وسط باشد، و همان نطفه از میان مابقی پیش می‌رود. تنها یک هوش و ارادهٔ برتر می‌تواند بداند که آن بچه پسر خواهد بود یا دختر، موهایش قرمز خواهد بود یا مشکی یا چیز دیگر. این انتخاب خداست. هیچ چیز دیگری نمی‌تواند باشد. سخن از انتخاب است!

۱۱ حتی در تولد طبیعی نیز موضوع انتخاب مطرح است؛ اینکه نوزاد دختر باشد یا پسر، یا چه ویژگی داشته باشد. و زمانی که آن نطفهٔ کوچک در حال جنبش وارد آن تخمک کوچک می‌شود، آن دم‌های ریزی که جدا می‌شوند همان ستون فقرات کودک است که شروع به شکل‌گیری می‌کند، مطابق نوع خود، حیوان، نوزاد انسان یا هر چیز دیگر تولید می‌کند. و مابقی آن میلیون‌ها نطفه... سخن از یک میلیون تخمک و یک

میلیون نطفه است ولی تنها یکی خواهد زیست. همهٔ آنها مشابه هم هستند اما خدا از راه انتخاب آنکه باید زنده بماند را برمی‌گزیند و مابقی از بین می‌روند. یکی از میان یک میلیون!

۱۲ وقتی اسرائیل از مصر خروج کرد، مردم همه به پیغام یک نبی ایمان داشتند. آنها همگی آیات خدا که به دست موسی انجام شد را دیده بودند. هریک از آنها به چشم خود دیده بود. آنها همه از مصر بیرون آمدند، از دریای سرخ عبور کردند و به موسی تعمیم یافتند. آنها دیدند که چگونه قدرت خدا موسی را فراگرفت، هنگامی که در روح سرود خواند و آن دم که مریم دف می‌زد و بر ساحل بالا و پایین می‌دوید. آنها همگی هر شب از من تازه آسمانی که از آسمان نازل می‌شد، خوردند. همهٔ آنها از آن صخرهٔ روحانی مضروب نوشیدند. دو میلیون نفر از مصر خروج کردند. چند نفر به سرزمین موعود رسیدند؟ دو نفر. به سخنی یک نفر از یک میلیون! آنها به کجا رسیدند؟ عیسی گفت که همه هلاک شدند. «پدران شما در بیابان برای مدت سی سال من را خوردند و می‌گویم که همهٔ آنها مردند.»

۱۳ اکنون امشب، با احتساب کاتولیک‌ها، پروتستان‌ها و همهٔ فرق دیگر، آمار مسیحیان در دنیا کمابیش پانصد میلیون نفر است. اگر هم اینک عیسی برای رבוده شدن کلیسا بازگردد، بر اساس همین نسبتی که گفتم، تنها پانصد نفر در سراسر جهان در واقعهٔ رבוده شدن نایاب خواهند شد. احتمالاً هر روز همین تعداد مردم در سراسر دنیا ناپدید می‌شوند اما این هرگز ثبت و شمارش نمی‌شود. پس ممکن است در هر زمانی اتفاق افتد، بله.

۱۴ ای مسیحیان، بیایید زرهٔ خدا را بر تن کنیم. پس شایسته است در خدمت او هر چه می‌توانیم، انجام دهیم، او را دوست بداریم و در انتظار آن لحظهٔ باشکوه باشیم. ۱۵ اکنون، چنین نخواهد بود که میلیون‌ها نفر و جمعیتی پرشمار از یک نسل برخیزند و به آن داخل شوند. این-این امر شدنی نیست.

خوب، به یاد داشته باشید، هر روز در حکم پایان یک نسل است، بله، هر روز. «چنانکه در روزگار نوح بود، هنگام آمدن پسر انسان نیز چنین خواهد بود، آن هنگام که هشت نفر به آب نجات یافتند.» ولی برای عده‌ای هر روز به واقع پایان دورهٔ چهل سالهٔ زندگی است. توجه می‌کنید؟ و هر روز شماری از مردم در پادشاهی خدا مهر شده و جدا می‌شوند. روزی واپسین روز فراخواهد رسید.

بیایید اکنون تا زمانی که از قوهٔ عقل و هشیاری کامل برخورداریم، مطمئن شویم. در کلیسا و در میان مردم، در حالی که روح‌القدس چنین خود را با ما بازشناسانده است، بیایید مطمئن شویم که همه چیز پیش او درست است و درست باقی می‌ماند.

۱۶ دست بردارید. روز و شب آرام نگیرید تا زمانی که آن قدرت زنده‌کننده شما را از امور دنیوی خارج ساخته و وارد پادشاهی خدا کند. و شما که به راستی به پادشاهی خدا راه یافته و به روح خدا زنده شده‌اید، از چه سعادت‌ی برخوردارید! باید شب و روز زانو زنیم و با اشک شادی خدا را برای آنچه انجام داده، سپاس گویم.

۱۷ امشب تغییر کوچکی در برنامه جلسه داریم. برادر کپس، برادر عزیزی که در جمع ما حضور دارند. از کلیسای ناصری پیش ما می‌آیند. برادر کپس، فکر می‌کنم همین‌طور است؟ می‌خواهند امشب با دست‌گذاری وارد کار خدمت شوند.

۱۸ ما هیچ مدرکی برای دادن به کسی نداریم، هرچند که از نظر رسمی شناخته شده هستیم... می‌توانستیم مدارکی صادر کنیم اما باور داریم خادمی که به راستی به خدمت گمارده شده، مدارکش در آسمان‌هاست. توجه دارید؟ و مادامی که خدا زندگی او را بر اساس کتاب مقدس تأیید می‌کند، حق دارد کتاب مقدس را موعظه کند. معتقدیم که همین مجوز و مدرک صلاحیت اوست.

۱۹ و اما برادر کپس از جانب کلیسای ناصری رسماً دست‌گذاری شده‌اند، اما امشب می‌خواهند که مشایخ و دیگران با دست‌گذاری ایشان را برای اعلام این پیغام برکت دهند. چه کار شایسته‌ای!

۲۰ از زمانی که در توسان بودم گزارش‌هایی شنیدم، گزارش‌هایی بس شگفت‌انگیز دربارهٔ کمکی که برادر کپس اینجا به برادر گرانقدرمان، برادر نویل می‌کنند، مردانی که در حد توان خود با شجاعت مشعل نور را حمل می‌کنند. ما برادر نویل را دست‌گذاری کرده‌ایم اما برادر کپس را نه. و می‌خواهم خدمانی که اینجا حضور دارند، برادر جکسون و دیگر عزیزان، چنانچه اینجا هستند، همچنین برادر رادل و مشایخ کلیسا در اینجا، اگر محبت کنند و اینک برای دست‌گذاری بر برادر کپس چند دقیقه این بالا تشریف بیاورند. و...

۲۱ خوب، می‌بینیم که در کتاب مقدس همین روش پیاده می‌شد، بر آنها دست می‌گذاشتند و چنین آنها را جدا می‌نمودند. در مورد تیموتائوس همین کار را انجام دادند. گفته شده: «با عطایی که در مادر بزرگت لوئیس ساکن می‌بود...» آنها دریافته بودند که عطایی در آن مرد هست، عطایی که از طریق مشایخ با دست‌گذاری بر او تأیید شده بود.

۲۲ خوب، برادران گروه روزهای واپسین، برادران گروه باران روزهای واپسین این موضوع را اشتباه برداشت کردند. آنها گمان کردند که با دست‌گذاری به شخص عطایی بخشیده می‌شود. خیر، عطا از پیش در او قرار داشت و آنها به سادگی بر او دست‌گذاری کردند، برای تأیید و شهادت به اینکه ایمان دارند خدا پیشاپیش عطا را در او قرار داده است. و آنها با دست‌گذاری آن امر را تأیید کردند.

۲۳ و این مردان که اینجا در این کلیسا حضور دارند، عزیزانی که باور دارم قدرت زنده‌کنندهٔ الهی را در جان خود دارند، اگر شما برادران لطف کنید و هم اینک اینجا تشریف بیاورید، برادر رادل و دیگر عزیزانی که اینجا در کلیسا هستند، و همچنین مشایخ و کلیساهای خواهر تا بر برادر کپس دست‌گذاری شود تا ایشان با تأیید رسمی ما در حضور این جماعت، برای موعظهٔ انجیل خداوندان عیسی مسیح، در هر جا که خدا ایشان را بخواند، راهی شوند. او...

ایشان هم اینک از راه تولد تازه یکی از ما هستند. یکی از ما زیرا پیغام را پذیرفته‌اند. یکی از ما هستند زیرا برای حقیقت کلام ایستادگی می‌کنند. و ما می‌خواهیم که برادر کیس رسماً در حضور شما با دست‌گذاری به خدمت بپردازند، بدین ترتیب ایشان یکی از ما می‌باشند.

بسیار خوب، برادر رادل، برادر کیس، برادر نویل. برادر جونیور جکسون و خادمان دیگر که اینجا حضور دارند، نمی‌دانم دقیقاً چند نفر هستند. من... فکر می‌کنم امشب جلسه خودشان را داشته باشند. برادر کیس، لطفاً اینجا تشریف بیاورید.

برادر هانتز کجا هستند، همچنین عزیزانی که از نیویورک آمده‌اند، من... برادر آنتونی؟ فکر می‌کنم برگشته باشند. [برادر نویل می‌گوید: «برادر آنتونی آن انتهاست.»] گروه تألیف.]

شما عزیزان دیگر که اینجا حضور دارید و در میان ما می‌باشید، خوشحال می‌شویم اگر در این لحظه تشریف بیاورید و کنار ما بایستید، به نشان اینکه که باور داریم و ایمان داریم که برادر کیس...

چند نفر از شما در اینجا برادر کیس را می‌شناسید؟ لطفاً دست خود را بلند کنید. بسیار خوب، دست‌های خود را پایین آورید. چند نفر باور دارید که ایشان خادم خدا هستند؟ دست خود را بالا برید. ما ایشان را همچون برادر خود دوست داریم.

۲۴ حال، این دقیقاً آن شیوه رسمی نیست که معمولاً برای عملی که دست‌گذاری نامیده می‌شود، به کار می‌رود، اما از جماعت درخواستی داریم، من نمی‌توانم آن سرود را بخوانم اما می‌خواهم به کمک شما تلاش کنم آن را بخوانم.

۲۵ روزی یک نبی در هیکل به سوی مذبح گام برداشت. و هنگامی که در هیکل بود... او مرد خوبی بود اما بیش از حد به قدرت پادشاه عزیا تکیه کرده بود، او انسان درست و شریفی بود. اما یک روز در هیکل چیزی دید، همین که وارد عالم رؤیا شد چیزی دید که هرگز پیش از آن ندیده بود. او فرشتگانی را دید که بال داشتند و در سراسر عمارت پرواز می‌کردند و بانگ برمی‌آوردند، «قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق!» (برادر، تشریف بیاورید. بله. ملاحظه می‌نمایید؟) «قدوس، قدوس، قدوس، خداوند خدای قادر مطلق!» (بن.)

۲۶ و چون چنین کرد، ستون‌های هیکل به لرزه درآمدند. پس همان‌جا گفت: «وای بر من! زیرا مردی ناپاک لب هستم.» با وجود اینکه نبی بود، در پیشگاه خدا دریافت که او نیز از خطا و لغزش مبرا نیست. گفت: «مردی ناپاک لب هستم و در میان قومی ناپاک لب ساکنم.»

۲۷ و یکی از آن فرشتگان پرواز کرد و اخگری گداخته برداشت و آن را بر لب‌های او گذاشت و گفت: «پسر انسان، نبوت کن!»

خواهر، اگر ممکن است، آکورد سرود را بنوازید. چند نفر این سرود را خوب می‌دانند؟ بیایید یک بند از آن را بخوانیم. بسیار خوب.

آنگاه که اخگر گداخته لب‌های نبی را لمس کرد،

او را تا نهایت پاکی، پاک ساخت.
وقتی آواز الهی فرمود: «که را برای ما بفرستم؟»
او پاسخ داد: «لبیک، مرا بفرست.»

افضای خالی بر روی نوار - گروه تألیف. [ا... سخن بگو، خداوندم.
سخن بگو، و من بی درنگ به تو لبیک خواهم گفت؛
سخن بگو، خداوندم، سخن بگو، خداوندم،
سخن بگو، و من پاسخ خواهم داد، «خداوند، مرا بفرست.»

میلیون ها در گناه می میرند،
فریادهای ناراحتی و تلخشان را بشنو؛
بشتاب، ای برادر، به یاریشان بشتاب؛
پاسخی سریع ده، «استاد، لبیک.»

سخن بگو، خداوندم، سخن بگو، خداوندم،
سخن بگو، و من بی درنگ به تو لبیک خواهم گفت؛
سخن بگو، خداوندم، سخن بگو، خداوندم،
سخن بگو، و من پاسخ خواهم داد، «خداوند، مرا بفرست.»

اکنون مشایخ تشریف بیاورند و در اطراف بایستند و دست‌های خود را بر برادر
کپس بگذارند. همگی سرهایمان را خم کنیم.

۲۸ خدای عزیز، ستون‌های معبد بار دیگر لرزیده‌اند، و مشاهده می‌کنیم که روح
حیات‌بخش در برادرمان عمل می‌کند. خدایا، دعا می‌کنم، اکنون او حس می‌کند امری
از بالا به او می‌گوید که باید برود. خداوندا، ما در جایگاه مشایخ تو بر او دست می‌گذاریم،
و به او دست مشارکت و همکاری می‌دهیم، و بر او دست می‌گذاریم و برکت‌های الهی
را بر او جاری می‌کنیم تا دهانش، فکرش و تمامی وجودش را مسح کنی. و بتواند این
پیغام انجیل را به هر گوشه و کنار که تو او را فرایخوانی، ببرد. خداوندا، این را عطا کن.
ما برادرمان را به عنوان خدمت تقدیم می‌کنیم، به نام عیسی مسیح. آمین.

۲۹ برادر جوانم، «به کلام موعظه کن.» «در فرصت و غیر فرصت مواظب باش و تنبیه
و توبیخ و نصیحت نما، با کمال تحمل و تعلیم.» برادر، خدا به شما برکت دهد.

۳۰ [برادر بن برایتان می‌گوید: «برادر برانهام، آیا بر روی من هم دست می‌گذارید؟ آیا
می‌شود بر من هم دست بگذارند؟ دوست دارم دست‌گذاری شوم.» - گروه تألیف. [آیا
شما...؟ نمی‌دانستم که هنوز دست‌گذاری نشده‌اید.

برادر بن اینجا نزد ما آمده‌اند. گمان کنم مدتی است که موعظه می‌کنند. با این
حال به شکل رسمی دست‌گذاری نشده‌اند (فکر می‌کردم دست‌گذاری شده‌اند، به همین
دلیل از ایشان خواستم اینجا بیایند.) بر ایشان دست گذاشته نشده است.

۳۱ اکنون همسر برادر بن جایی اینجا حضور دارند، شخصی عزیزی می‌باشند. آن
خانم قبلاً واعظ بود. وقتی او و برادرمان با هم ازدواج کردند و برادر او را به خیمه آورد،
بانویی خوب هستند و شخصیتی دوست‌داشتنی دارند، وقتی خود دید و کلام را شنید،

با دریافتن نادرست بودن این کار برای زنان، از آن دست کشید و به نظر می‌رسد که این مسئولیت بر دوش همسرش قرار گرفته است. درست است. این شیوهٔ رسولی است. باید همین‌گونه باشد.

۳۲ تا جایی که می‌دانم، برادر بن همراه همسرش نوارها را می‌برد. آنها به جاهای دورافتاده، بسیار دور، به کوهستان‌ها و جنگل‌ها می‌روند و نوارها را پخش می‌کنند و دربارهٔ آنها توضیح می‌دهند. بارها آنها را بیرون کرده‌اند، از آنجا رانده‌اند و بیرون انداخته‌اند. ما انتظار چنین چیزهایی را داریم. «زیرا همهٔ کسانی که می‌خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید.»

۳۳ چند نفر اینجا برادر بن را می‌شناسند؟ چند نفر باور دارند که ایشان خادم خدا هستند و شایستهٔ برکتی که از خدا برای او درخواست خواهیم کرد؟ بله، غریبه نیستند. سال‌های سال است که با ما بوده‌اند. ایشان را به عنوان مردی فروتن می‌شناسم. مانند من اشتباهات زیادی دارند. همهٔ ما اشتباه می‌کنیم. آنچه در مورد برادر بن می‌پسندم این است حاضرند برای جبران خطاهایشان بر زانوهایشان بزنند.

چند روز پیش که موعظهٔ ازدواج و طلاق را شنیدند، برادر و همسرش آمادهٔ جدایی بودند، برادر همسر خود را دوست دارند و خانم نیز برادر را و می‌خواهند خود را با کلام خدا هماهنگ کنند. هرچه کلام گفته بود، همان را خواستند. دعا می‌کنم خدا برادر بن و همسرش را در خدمت خود برکت دهد.

بیاید بر برادرمان دست بگذاریم.

۳۴ ای خدای مهربان، به نشانهٔ محبتی که نسبت به برادرمان بن داریم بر او دست می‌گذاریم. و ایمان داریم، خداوند، که او مشتاق انجام کاری برای توست، اینکه با این نوارها فرستاده شود تا آنها را در میان کوه‌نشینان، در جاهای دورافتاده پخش کند، جاهایی که شاید بسیاری از ما هرگز نرویم اما با این حال، این پیغام باید به سراسر جهان برسد. از تو می‌خواهیم برادرمان را برکت دهی و روح خود را به او عطا کنی تا بر او قرار گیرد. او و همسرش را به سوی مکان‌هایی هدایت و رهبری کن که شاید تنها یک جان در آنجا باشد، و درها بسته نخواهند شد تا آن گوسفند به درون آورده شود. تو به نود و نه راضی نیستی. آن... هر نامی که در کتاب نوشته شده است باید به درون آورده شود. پس پروردگارا، آنها را یاری رسان، در حالی که بر او دست می‌گذاریم و او به عنوان برادرمان با خود شریک و همراه می‌کنیم. و کمک و دعای ما او را همراهی خواهد کرد. خداوند، از تو می‌خواهیم هر جا که می‌رود، او را برکت دهی. به نام عیسی. آمین.

برادر بن، خدا به شما برکت دهد. در جایگاه برادران خادم دست مشارکت و همکاری به شما می‌دهیم. برادر، خدا به شما برکت دهد.

۳۵ [برادر ارل مارتین می‌گوید: «برادر برانهام، آیا می‌شود بر من دست بگذارید و مرا برای کار شبانی دست‌گذاری کنید؟» - گروه تألیف.] جان مارتین... [ارل.]

چند نفر ارل مارتین را می‌شناسند؟ چند نفر باور دارند که ایشان خادم مسیح هستند؟ او از یک... فکر کنم در اصل از یک گروه پنطیکاستی آمده باشند و اکنون شبان هستند، و گمان کنم مستقل کار می‌کنند.

۳۶ می‌دانم که ارل خادم حقیقی مسیح است. هرگز یکی از کارهای او را از یاد نمی‌برم، کارهای بسیاری انجام داده‌اند، اما یک مورد خاص از ارل همیشه در ذهنم مانده است. شبی را که او را صدا کرده بودند را به یاد دارم، زمانی که در دالاس تگزاس بودم یا نه، فکر کنم در... [خواهری می‌گوید: «بومونت.» - گروه تألیف.] بومونت تگزاس، درست است، خواهر. و آنها- آنها... نوزادشان در حال مرگ بود و گمان می‌کردند که دیگر مرده است. دیگر نفس نمی‌کشید. و ارل، در قامت یک پدر، با شانه‌هایی خمیده از بار غم، خود را به اتاق من رساند، در حالی که من روی تخت بودم، او در برابرم زانو زد. از تخت پایین آمدم، مرا در آغوش کشید و گفت: «برادر، باور دارم که شما نبی خدا هستید. همیشه این را باور داشته‌ام. و اگر تنها کلمه‌ای بگویید، نوزادم زنده خواهد شد، حتی اگر مرده باشد.» و نوزادش به زندگی بازگشت و اکنون زنده است.

۳۷ آیا باور دارید که شایستگی دست مشارکت دادن این ایمانداران را دارد؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.]

برادران، بیاید در حالی که بر ایشان دست می‌گذاریم، دعا کنیم.

۳۸ ای پدر آسمانی مهربان، بار دیگر بر برادرمان مارتین دست می‌گذاریم. ای خداوند، او را راهی می‌کنیم تا به دورترین جاهایی که مقدر کرده‌ای برود، هر جا که باشد، خواه جمعیت زیاد باشد یا کم، در راه‌های فرعی، جاده‌ها، کنار پرچین‌ها، فرقی نمی‌کند. هر جا که باشد، خداوند، برکات تو همراه او باشد. بر او دست می‌گذاریم و برایش کامیابی از جانب تو آرزو می‌کنیم و برکات خود را به او می‌بخشیم، تا روحی که بر ماست با او نیز برود، ای خداوند، و او را هدایت کند و به سوی جان‌های گمشده در کنار پرچین‌ها و در جاده‌ها رهبری نماید. او را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم. آمین. خدا به شما برکت دهد، برادر مارتین. اکنون بروید و خداوند با شما باشد.

۳۹ برای همان منظور؟ [برادر ریچارد بلر با برادر برانهم صحبت می‌کند- گروه تألیف.] نام شما ریچارد است؟ [«ریچارد. ریچارد بلر.»] چند نفر ریچارد بلر را می‌شناسند؟ چند نفر باور دارند که ایشان خادم خدا هستند؟ از گروه کلیسای پنطیکاستی متحد می‌آیند. و برادر بلر، دعوت بزرگی که برادر داشتند را به یاد دارم. به یاد دارم زمانی را که برادر بلر نمی‌توانستند، نمی‌خواستند مرا بپذیرند زیرا روحی بر ایشان تأثیر می‌گذاشت و به ایشان می‌گفت که من کاذب هستم. اما همان موقع که ایشان در جلسه حضور داشتند، روح‌القدس برگشت و آن موضوع را آشکار ساخت. ایشان در آستانهٔ افسردگی شدیدی بودند و همان سبب شده بود به آن حال و روز بیفتند.

و به یاد دارم روزی همسر عزیزشان با من تماس گرفت. گفت: «برادر برانهم، فکر می‌کنم ریچارد در حال مرگ است.» و اگر اشتباه نکنم دستمالی داشت. او رفت و

آن را چنانکه به او گفته بودم، روی شوهرش گذاشت و دعا کرد. و اینک برادر اینجا هستند.

۴۰ کودکی خردسال در حادثه‌ای گرفتار شده بود یا... [برادر بلر می‌گوید: «پسرم»- گروه تألیف.] پسرشان در یک حادثهٔ تصادف دچار ضربهٔ مغزی شده بود و امید چندانی باقی نمانده نبود. و آن کودک با دعا از طریق ارتباط تلفنی شفا یافت.

آیا باور دارید که برادر بلر از شاهدان حقیقی مسیح هستند؟ [جماعت می‌گوید: «آمین»- گروه تألیف.] دعا کنید که برکت شما همراه ایشان باشد.

برادران، بر او دست بگذارید.

۴۱ ای خدای عزیز، به نشان تأیید این برادر بزرگوار و گرانقدر ما، خادم تو، که حتی از گروه خود بیرون آمد تا در نور گام بردارد. ای پدر، از تو می‌خواهیم برادر بلر را برکت دهی، او را با برکت و تأیید خود که با گذاشتن دست‌ها بر او نمایانده می‌شود، می‌فرستیم، هرجا که او را فراخوانی، خداوندا، و برای هر خدمتی. باشد که روح تو همراه برادر بلر باشد. او را به سوی گمشدگان و هالکان این جهان هدایت کن تا بتواند آن گوسفند گمشده را پیدا کند و او را به آغل بازگرداند. هرجا که باشد، هر خدمتی که برای او در نظر گرفته‌ای، خداوندا، فقط می‌خواهیم روح تو در تمام مسیر زندگی‌اش رهبر و راهنمایش باشد. ما برادران او هستیم. و با دادن دست مشارکت و برادری به او، از تو می‌خواهیم او را همراهی کنی، به نام عیسی مسیح. آمین.

دست مشارکت و برادری! برادر بلر، خدا به شما برکت دهد. ما صد در صد با شما هستیم، برایتان دعا خواهیم کرد و برای یاری و کمک به شما هرآنچه بتوانیم، انجام خواهیم داد. خدا به شما برکت دهد.

۴۲ [برادر مرلین آنتون می‌گوید: «برادر برانهام، برای من هم همچنین، دست‌گذاری برای خدمت»- گروه تألیف.] چه گفتید؟ [«دست‌گذاری برای خدمت.»] شما که هستید؟ [«مرلین آنتون.»] مرلین آنتون. [«از همین کلیسا هستیم.»] کجا؟ [«اینجا، در همین کلیسا.»] در همین کلیسا. آیا کسی برادر مرلین آنتون را می‌شناسد؟ برای من چهرهٔ جدید هستند. [«از گروه ارتش نجات. مرا به خاطر می‌آورد؟»] بله. ببخشید، برادر.

از گروه ارتش نجات، درست است، ایشان را به یاد می‌آورم. البته، ایشان را می‌شناسم. فقط... آن وقت، در آن لحظه چهرهٔ ایشان برایم آشنا به نظر نمی‌رسید. چند نفر ایشان را مرد خدا می‌دانند؟ [جماعت می‌گوید: «آمین»- گروه تألیف.] چند نفر باور دارند که- که خدا در ایشان عمل می‌کند؟ دست خود را بلند کنید. [«آمین.»] آیا برایشان دعا خواهید کرد؟ [«آمین.»]

۴۳ حال، برادر، می‌دانیم که شما از گروه جماعت برجسته‌ای می‌آید، یعنی ارتش نجات که مردمانی بزرگوار هستند. گروه ارتش نجات به راستی در خیابان‌ها کار بزرگی انجام می‌دهد. نمی‌توان چیزی به ضد ناصری‌ها، کلیسای پنطیکاستی، ارتش نجات، یا هر جنبش دیگری گفت، آنها برادران ما هستند. اما دقت داشته باشید که ما ایمان داریم

که حامل پیغامی باشکوه برای ساعتی هستیم که در آن به سر می‌بریم. آیا می‌خواهید در این امر با ما همکاری کنید؟ [برادر آنتون می‌گوید: «آمین»- گروه تألیف.]

در حالی که بر برادرمان دست می‌گذاریم، سرهایمان را خم کنیم.

۴۴ پدر آسمانی عزیز، تنها تویی که دعوت می‌کنی و فرامی‌خوانی. این تویی که کلام را زنده می‌سازی تا عزیزان بتوانند ایمان آورند. و ما بر برادر عزیزمان دست می‌گذاریم، به نشانه تأیید تا نشان دهیم ایمان داریم که تو با او هستی و او را یاری خواهی کرد. برکات خود را همراه او می‌فرستیم، اینکه ایمان داریم از مرگ به حیات گذشته‌ایم و اکنون به واسطه فیض خدا، در دل‌های خود از قدرت زنده‌کننده برخورداریم، بر برادرمان دست می‌گذاریم و او را با برکات خود راهی می‌کنیم، تا تو او را هدایت، رهبری و راهنمایی کنی، به هر گوشه و کنار زمین، هر جا که ای خداوند، او را برای آن مقرر کرده‌ای. باشد که روح تو همراهش باشد و در خدمتش به او سلامتی، قوت و کامیابی عطا کند زیرا او را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم. آمین.

۴۵ برادر، خدا به شما برکت دهد. می‌دانید برادران، سخن از دست مشارکت و برادری است، برادران، با او چنین دست دهید. پس شما... بسیار خوب، خداوند به همه شما برکت دهد.

۴۶ [برادر کارل می‌گوید: «من-من به شکل رسمی دست‌گذاری نشده‌ام. از شما می‌خواهم بر من دست بگذارید، چنانکه برای آنها انجام دادید، به نام عیسی.»- گروه تألیف.] همان‌گونه که می‌خواهید. و شما... [اینک زمانش است و برای همان هدفی که آنها دارند.] نام شما چیست؟ [«برادر کارل، از سینسیناتی.»] برادر کارل.

[برادر کارل می‌گوید: «من برای خدمت دست‌گذاری شده بودم اما نمی‌توانستم با برادرانی که خانم‌ها را برای خدمت دست‌گذاری می‌کردند، موافق باشم، پس به ناچار از آنها جدا شدم.»- گروه تألیف.]

این برادر کارل از سینسیناتی است. اگر کسی برادر کارل را می‌شناسد، دست خود را بلند کند... چون از سینسیناتی هستند، تردید دارم کسی ایشان را بشناسد. می‌گویند با گروهی همگام بودند و آن گروه می‌خواست خانم‌ها را برای خدمت دست‌گذاری کند. ایشان نمی‌توانستند این مسئله را بپذیرند بنابراین ناگزیر شدند از آنها جدا شوند.

من هم دقیقاً به همین دلیل از باپتیست‌های میسیونری جدا شدم. چند نفر نام دکتر روی ای. دیویس را شنیده‌اند؟ البته که شنیده‌اید، بله. او می‌خواست زنان واعظ را دست‌گذاری کند و من گفتم: «خیر، آقا.» در جایگاه یکی از مشایخ گفتم: «نمی‌توانم با وجدان آسوده چنین کاری کنم. این کار برخلاف کلام خداست.»

۴۷ برادر کارل، شما را نمی‌شناسم. اما بر پایه شهادت شما و حقیقتی که برای آن ایستادگی می‌کنید... ما مخالف آن خانم‌ها نیستیم. آنها خواهران ما هستند. آنها را دوست داریم. و باور داریم که آنها جایگاه خود را دارند و باید در همان جایگاه بمانند. دقت می‌کنید؟ همچنین باور داریم که آنها محبوب و یاور شایسته مرد هستند. و به هیچ وجه... فکر می‌کنیم که زن زیباترین هدیه‌ای است که خدا پس از نجات به مرد

داده است. اما بر اساس کلام خدا، جایگاه او پشت منبر نیست. بر این پایه و بر اساس ایمانتان به خدا، به نشانهٔ مشارکت و برادری بر شما دست می‌گذاریم تا با ما همراه شوید.

بیاید بر او دست بگذاریم.

۴۸ پدر آسمانی عزیز ما! کمابیش می‌دانم این مرد جوان چه احساسی دارد. او به خاطر حقیقت‌های اصیل رانده شده است. و «انسان نه فقط به نان بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر شود، خواهد زیست.» پس بر او دست می‌گذاریم و برکات خود را بر او قرار می‌دهیم. باشد که روح تو او را در تمام مسیر زندگی هدایت، راهنمایی و رهبری کند، هر جا که تو او را بفرستی، ای خداوند. باشد که بداند ما برای او دعا می‌کنیم و به او یاری می‌رسانیم و تا زمانی که برای حقیقت بایستد، از او پشتیبانی خواهیم کرد. خداوند، این را عطا فرما. او را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم. آمین.

برادر کارل، خدا به شما برکت دهد.

هر یک از شما به سادگی بر او دست بگذارید. همگی شما به نوعی دست مشارکت و برادری به او دهید.

۴۹ برادر رادل در اینجا هرگز به شکل رسمی در این کلیسا دست‌گذاری نشده‌اند. آیا... چند نفر برادر رادل را می‌شناسند؟ [جماعت می‌گوید: «آمین.» - گروه تألیف.] ما همه ایشان را می‌شناسیم. چند نفر می‌دانند که ایشان مرد خدا هستند؟ [«آمین.»]

پدر آسمانی عزیز، ما در جایگاه مشایخ تو، بر این برادر دست می‌گذاریم، کسی که از آب‌های عمیق و گل‌آلود بیرون آمده است. او دیده که جماعتش کم شده‌اند. او دیده که مسائل مختلفی رخ داده‌اند اما با این حال ایمان دارد. هر چند...؟... بر او دست می‌گذاریم و برکات خود را به او منتقل می‌کنیم. پروردگارا، او را به قدرت با کلامت مسح کن، ای خداوند، و او را به هر شکاف و گوشهٔ زمین بفرست!...؟... باشد که بر او قرار بگیرد و او را یاری کند. و او را به نام عیسی مسیح بفرست. آمین.

۵۰ برادر رادل، شما همیشه از حمایت و همراهی ما برخوردار بوده‌اید. برادر رادل را می‌شناسم، مانند پسر خودم است. سال‌هاست که پدر و مادرش را می‌شناسم. می‌دانم که برادر رادل خادم خداست. با او خدمت کرده‌ام. برادر رادل، خدا به شما برکت دهد.

۵۱ نامشان چیست؟ شما که هستید، برادر؟ [کسی می‌گوید: «داماد برادر مارتین.» - گروه تألیف.] برادر مارتین، شما برادر مارتین را می‌شناسید؟

نام شما چیست؟ [برادر می‌گوید: «کشیش مک کوماس.» - گروه تألیف.] برادر مک کوماس. گمان نکنم افراد بسیاری در اینجا او را بشناسند، اما او... بله، این برادر اینجا ایشان را می‌شناسد، برادر تایلر. آمده‌اند... تا بر ایشان دست گذاشته شود، تا در جایگاه حامل انجیل دست‌گذاری شوند. برادر مک کوماس، اهل کجا هستید؟ [«راکفورد، ایالت ایلینوی.»] اهل راکفورد، ایلینوی. [«هفتهٔ گذشته یا دوشنبه شب گذشته به خانهٔ من زنگ زدید و برای همسرم دعا کردید.»] واقعاً چنین است؟ از توسان. [«توسان،

آریزونا.»] بله، اکنون آن تماس را به یاد آوردم. [«او صبح روز بعد برخاست.»] جلال بر خداوند!

برادر مارتین چیزی می‌گوید- گروه تألیف. [چه گفتید؟] «او کوچک‌ترین خواهر من است.»] خواهرتان. [«هم اینک اینجاست. او فلج بود.»] پس او اکنون اینجاست، کسی که چند روز پیش از طریق خط تلفن از توسان برایش دعا شد؟ [«فلج بود.»] فلج... [«او فلج بود و اکنون اینجاست.»] او چند شب پیش فلج بود و اکنون اینجا حضور دارد. دوستان، برادر مارتین این را می‌داند. جای تعجبی نیست که او می‌خواهد حامل این پیغام باشد!

بیاید بر برادرمان دست بگذاریم.

۵۲ ای خدای عزیز، همراه دیگر برادران، بر خادم تو دست می‌گذارم و به او دست مشارکت و برادری می‌دهم، دعا می‌کنم تا برکات خدا...؟! که تو او را برای این کار گماشته‌ای. برکات تو بر او قرار گیرد و او را هدایت و رهبری کند، در نام عیسی مسیح. آمین.

برادر، با شما دست مشارکت و برادری می‌دهم، باشد که این برکات همراه شما باشد. خدا با شما باشد.

۵۳ [کسی می‌گوید: «برادر برانهام؟»- گروه تألیف. بله، برادر؟] «عزیز دیگری هم هست که همین درخواست را دارد.»] بسیار خوب، آقا. فکر می‌کنم این... [«برادر داریس.»] برادر داریس. من... [«برادر ارل و برادر بروئر را می‌شناسم.»] این آقا برادر داریس است. اهل کجا هستید، برادر؟ [«از بلک راک، آرکانزاس.»] اهل بلک راک، آرکانزاس. برادر... [«برادر، او را می‌شناسم.»]... ایشان را می‌شناسند. فکر می‌کنم چند نفر دیگر هم گفتند که ایشان را می‌شناسند... برادر بروئر. فکر کنم امروز صبح آنها را ملاقات کردم. و- خواهر وایل، گمان می‌کنم، همچنین برادر وایل و کسانی که ایشان را می‌شناسند و در جایگاه مرد خدا و خادم خدا قبول دارند. بسیار عالی!

۵۴ خوب، اکنون برادر عزیزم، برای اینکه حامل این پیغام باشید، می‌خواهیم بدانید که از شما حمایت خواهیم کرد و آنچه از دستمان برآید، انجام خواهیم داد. برای شما دعا خواهیم کرد تا شما نیز این پیغام را تا دورترین نقاطی که خدا شما را برای آن مقرر کرده، برید.

بیاید بر برادرمان داریس دست بگذاریم.

خدای عزیز، اکنون بر برادرمان دست می‌گذاریم و به او دست مشارکت و برادری می‌دهیم و او را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم تا او را مسح کنی. و...؟!... به او دست مشارکت می‌دهیم!...؟!... باشد روح تو همراه او باشد، او را هدایت و رهبری کند، به نام عیسی مسیح. آمین.

برادر، خدا به شما برکت دهد.

۵۵ اکنون، فکر کنم برادر آنتونی باشد. بسیاری از شما برادر آنتونی را می‌شناسید. مدت زیادی است که در جمع ما حضور دارند. شخصاً می‌دانم که خادم مسیح می‌باشند.

معتقدم جوانی تقدیم شده هستند. تاکنون به شکل رسمی بر ایشان دست‌گذاری نشده است. دوستان، این را از قبل برنامه‌ریزی نکرده بودیم. توجه می‌کنید؟ اما هم اینک مانند هر زمان دیگری مناسب است. پس بر برادر آنتونی دست می‌گذاریم و به ایشان دست مشارکت و برادری می‌دهیم. این خداست که باید برگماردن را انجام دهد. این کار تنها از این رو است که او بداند و شما هم بدانید که ما این برادر را باور داریم، او را دوست داریم و او در این پیغام یکی از ماست. و می‌خواهیم برکات الهی بر او باشد، پس دعا می‌کنیم که این برکات بر او نازل شود. در حالی که بر برادر دست می‌گذاریم، در دعا باشیم.

۵۶ خدای عزیز، این خادم فروتن ایتالیایی تو، ای خداوند، امشب جلو آمده تا بر او دست گذاشته شود و به شکل رسمی دست مشارکت این کلیسا به او داده شده است. خداوند، باشد که قدرت عظیم تو این جوان را تا دورترین نقاط زمین بفرستی، به همان مکان‌هایی که او را برای آن فراخوانده‌ای. باشد که او برود و مردم را از گناه و بیماری آزاد سازد و در تمام روزهای زندگی‌اش تو را خدمت نماید. باشد که او را هدایت و رهبری کنی. باشد که برکت ما او را همراهی کند، در حالی که او را به نام عیسی مسیح می‌فرستیم. آمین.

خدا به شما برکت دهد.

۵۷ [کسی با برادر برانهم صحبت می‌کند- گروه تألیف. بله؟ نمی‌دانم. از طریق خطوط تلفن وصل هستیم، هزینه‌اش هر دقیقه پنجاه سنت می‌باشد. آیا عزیز دیگری اینجا هست که بخواهد...]

برادران، این بالا تشریف بیاورید و پشت میکروفنی که اینجاست، نام خود را بگویید، خود را معرفی کنید. فقط نامتان را بگویید. [هر برادر نام خود را می‌گوید: «بت تایلر»، «کلود بوگس»، «دیل پاتر»، «...؟... هینسی»، «جیمز هیومز»، «ارل هورنر»- گروه تألیف. همین عزیزان بودند؟ [کسی گفت: «بله.»] برادران من.

این مردان، آیا ایمان دارید که این پیغام حقیقتی است برخاسته از کلام خدا؟ [برادران می‌گویند: «آمین.»- گروه تألیف. آیا با تمام قلب خود به این امر ایمان دارید؟] «آمین.» بسیار خوب. و آیا شما خواستار این هستید و فکر می‌کنید که اگر بر شما دست بگذاریم... ما می‌خواهیم بدانید که با شما هستیم و هر آنچه در توان داریم را برای کمک به شما به کار خواهیم گرفت.

و اکنون می‌خواهم شما برادران اینجا تشریف بیاورید تا من بتوانم بر آنها دست بگذارم. در حالی که بر آنها دست می‌گذاریم، همگی سرهایمان را خم کنیم.

ای خدای عزیز، اینجا گروهی از مردان حاضرند. به نام عیسی مسیح، پسر خدا، بر تکاتک آنها دست می‌گذارم. و ای پروردگار، تو که آنان را برای خدمت فراخوانده‌ای، عطا فرما که در تمامی روزهای زندگی خود آن را موعظه کنند. و...؟!... انجیل را به تمام خلایق موعظه نمایند. به آنها دست مشارکت و برادری می‌دهیم و دعا می‌کنیم که برکات تو همراهشان باشد، ای خداوند، در حالی که آنها را برکت می‌دهیم و برکت خود را به

آنها منتقل می‌کنیم. باشد که به هر شکاف زمین که تو آنها را برای آن فراخوانده‌ای، بروند. باشد که کار کنند و تو را در جایگاهی که ایشان را بدان فراخوانده‌ای، خدمت نمایند. باشد که دلیر و خادمان حقیقی خدا باشند. این را عطا کن، ای خداوند. این را به نام عیسی مسیح می‌طلبیم.

۵۸ برادران، خدا به تکاتک شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. برادر، خدا به شما برکت دهد. خدا به شما برکت دهد. برادر هومز، خدا به شما برکت دهد. خداوند با تکاتک شما باشد.

مبارک باد آن پیوندی
که دل‌های ما را در محبت مسیحی به هم می‌پیوندد؛
همدلی دل‌های همنوا
چونان صفای عالم بالا.

۵۹ مگر او شگفت‌انگیز نیست؟ فقط فکر کنید، بسیاری از خادمان اینجا هستند که امشب برای دست‌گذاری آمده‌اند!

۶۰ اطلاع نداشتم که از طریق خطوط تلفن هم وصل هستیم. عزیزان مرا به خاطر این مسئله خواهند بخشید، نمی‌دانستم. توجه دارید؟ در جریان نبودم که قرار است این پیغام کوتاه امشب پخش شود. اما ما...

۶۱ اکنون کلام را می‌خوانیم و دعا می‌کنیم و بی‌درنگ به پیغامی می‌پردازیم که حس می‌کنم روح‌القدس می‌خواهد امشب به شما ارائه کند.

۶۲ و اکنون، پیش از آغاز... تا لحظاتی بعد موضوع را اعلام خواهیم کرد، از باب ۲۲ کتاب اعداد، آیه ۳۱ را بخوانیم. موضوع بحث اعداد ۲۲:۳۱ است. در حالی که این بخش را پیدا می‌کنید، اگر دوست دارید بخوانید، آن را بخوانید یا اینکه یادداشت کنید.

۶۳ از همه شما می‌خواهم که مرا به یاد داشته باشید، تا زمانی که دوباره شما را ببینم، اگر خداوند بخواهد، امید دارم که در تابستان باشد. اگر مسئله‌ای پیش آید و نتوانم به خارج از کشور بروم، باز خواهم گشت. ما اکنون باور داریم که روح‌القدس، با توجه به آنچه تا به حال رخ داده، ما را به مسیری خواهد فرستاد که خود او آن را برگزیده و منظور کرده است. و ما می‌خواهیم همان را به جا آوریم. خداوند به شما برکت دهد!

۶۴ ای پدر، اکنون آماده خواندن کلامت هستیم. می‌خواهیم آن را برکت دهی و مسح نمایی تا به درکش نائل شویم، این را به نام عیسی مسیح می‌طلبیم. آمین.

۶۵ کتاب اعداد، باب ۲۲، آیه ۳۱.

و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد.

۶۶ اینک پس از خواندن این آیه، برای روشن کردن پیش‌زمینه موضوع، می‌خواهم چنین عنوانی را انتخاب کنم: آیا خدا نظرش را درباره کلام خود تغییر می‌دهد؟

۶۷ این موضوعی مهم و حقیقتی شگرف است که باید آن را درک کنیم. آیا خدا می‌تواند چیزی بازگو کند و سپس بگوید: «متأسفم که چنین گفتم»؟ آیا خدا می‌تواند پس از آنکه کلامش را اعلام کرد، آن را پس بگیرد؟

۶۸ حال در این عبارت، علت برگزیدن چنین عنوانی برای موضوع، این بود که این یکی از گفته‌های کتاب مقدس است و چه بسا کسی که آن را می‌خواند، برای فهم موضوع یا برای اینکه بگوید خدا نظرش را تغییر می‌دهد، به آن استناد کند، شاید این بخش بیش از هر قسمت دیگری در کتاب مقدس چنین تصویری ایجاد کند، چون در آن، خدا ابتدا چیزی به بلعام گفت و بعد چیز دیگری به او فرمود. و بسیاری تلاش کرده‌اند بگویند که بلعام تنها یک پیشگو یا چنین چیزی بود. اما بلعام پیشگو نبود بلکه نبی خداوند بود.

۶۹ اکنون ابتدا کمی پیش‌زمینه پیغام را توضیح دهیم. قوم اسرائیل در مسیر خود از مصر به سوی فلس...فلسطین در حرکت بود. و خداوند با آنها بود و آنها...هر دشمنی که در برابر بنی‌اسرائیل می‌ایستاد، از میان برداشته می‌شد زیرا خدا فرموده بود که زنبورهای وحشی را پیشاپیش آنها خواهد فرستاد تا دشمن را بیرون براند، مادامی که در پیروی از فرمان او گام برمی‌دارند. این کار به هیچ وجه برای آنها دشوار نبود. عمالیقیان، یعنی غول‌های آن زمان، در برابر بنی‌اسرائیل هیچ بودند. گرچه بنی‌اسرائیل از نظر قامت مردانی کوچک بودند اما با قول خداوند گام برمی‌داشتند. پس با وجود انواع و اقسام مخالفت‌ها، خدا همواره نشان داد که کلام‌های وعده‌اش به بنی‌اسرائیل هرگز ناکام نماند.

۷۰ و بنی‌اسرائیل عهد عتیق، نمادی از عروس عهد جدید است، عروسی که از دنیا خروج کرده و در راهی گام برمی‌دارد که به کنعان می‌رسد، یا همان کنعانی که ما راهی آن می‌باشیم، به سخنی همان سلطنت هزار ساله.

۷۱ حال، اینک درمی‌یابیم که موآب در اینجا نمادی از کلیسا است. موآب هم...آنها چند پادشاه را شکست داده و دشمن را تار و مار کرده بودند، همه را کشته و سرزمین را تصرف کرده بودند و تا نزدیکی موآب پیش رفته بودند. اما موآب قومی بت‌پرست نبود بلکه قومی بود که همان خدایی را می‌پرستید که بنی‌اسرائیل می‌پرستید. سرزمین موآب در اصل به دست پسر لوط بنا شده بود که از دختر خود لوط به دنیا آمده بود. و آن پسر، در جایگاه بنیان‌گذار آن ملت، چهره‌های برجسته آن و همه چیزهای دیگر را سازمان‌دهی کرده بود و آن را به یک ملت بزرگ تبدیل کرد و آنها چنین پرشمار شدند و گسترش یافتند.

۷۲ اما بنی‌اسرائیل از نسل ابراهیم بود، نه از نسل لوط. بنی‌اسرائیل از اسحاق و یعقوب به وجود آمد. و بنی‌اسرائیل از آن دوازده سبطی شکل گرفت که از یعقوب بودند، همان کسی که بعدها «اسرائیل» نامیده شد، چون با خداوند کشتی گرفت. و در اینجا موآب...

۷۳ اکنون خطاب به شما حضار گرامی و همچنین شما عزیزانی که از طریق خطوط تلفن در ارتباط هستید، می‌خواهم ابتدا بگویم که قصدم انتقاد نیست و امیدوارم چنین

برداشتی هم نشود. اما باید نسبت به پیغامی که به من داده شده وفادار بمانم، وگرنه ریاکاری بیش نخواهم بود. توجه دارید؟ نمی‌توانم چیزی غیر از آنچه مأمور به گفتنش هستم را بیان کنم.

و- و معتقدم بزرگ‌ترین دشمن جامعه مسیحی امروز همین کلیساهای سازمان‌یافته هستند. من با تمام دل ایمان دارم که همین امر سرانجام به شکل‌گیری علامت وحش خواهد انجامید، و فکر می‌کنم می‌توانم به یاری خدا این موضوع را از طریق کتاب مقدس ثابت کنم. قبلاً نیز این کار را کرده‌ام. زیرا همان چیزی است که در اتحاد کلیساها به علامت وحش تبدیل خواهد شد. زیرا خدا هرگز، در هیچ زمانی، یک کلیسای سازمان‌یافته را نپذیرفته است، هرگز. او هیچ‌گاه چنین کاری نکرده است. و هر بار که انسان تشکلی به راه انداخت، روح خدا آن را ترک کرد و دیگر هرگز دوباره بدان بازنگشت. از هر مورخی که بخواهید بپرسید، شاید هم خود این موضوع خوانده باشید. هرگز چنین نبوده است! وقتی به تشکل تبدیل شدند خدا آن را کنار گذاشت و آن همان‌جا ماند، از آن زمان به بعد همان‌جا باقی ماند. به شمار اعضا افزوده شد اما دیگر هیچ بیداری روح در آن رخ نداد، هرگز.

۷۴ مواب در اینجا نماد و مصداق همین مسئله است زیرا آنها قومی سازمان‌یافته بودند، در سرزمین خود فرقه خودشان را داشتند. در آنجا آیین‌ها و دین خود را داشتند و دینشان همان دین و مذهب بنی‌اسرائیل بود. آنها موابی بودند و به یهوه خدا ایمان داشتند اما در عین حال گروهی سازمان‌یافته بودند.

۷۵ و چنانکه آنها نمایانگر کلیسای جسمانی هستند، بنی‌اسرائیل نیز نمایانگر کلیسای روحانی در مسیر خود است. بنی‌اسرائیل قومی سازمان‌یافته نبود. تا زمانی که از خدا پیروی می‌کردند، مستقل بودند. به جایی می‌رسیدند، در حال عبور بودند، جایی برای ماندن نداشتند. هر جا که ستون آتش می‌رفت، آنها نیز با آن راهی می‌شدند. آنها قومی سازمان‌یافته نبودند. در میان آنها یک ساختار یا نظام برقرار بود که از طریق ختنه و بر اساس فرمان خدا شکل گرفته بود اما در آن زمان به هیچ وجه قومی سازمان‌یافته نبودند. اما زمانی که در نهایت تبدیل به قومی سازمان‌یافته شدند، همان‌جا سقوط کردند و مسیح خود را رد کردند.

۷۶ و اکنون همیشه می‌بینیم که وقتی این کلیساهای جسمانی و روحانی، روح‌های کلیساها و تشکل‌ها با هم روبرو می‌شوند، همواره برخوردی رخ می‌دهد. هرگز این چنین نبوده که برخوردی در کار نباشد. همیشه رویارویی وجود دارد. در اینجا درمی‌یابیم که دلیل آن حسادت است. و این حسادت، سبب مقایسه‌های جسمانی و تقلید می‌شود. و امروز نیز شاهد همین مسئله هستیم، درست مانند آن زمان. وقتی خدا برای کسی کاری انجام می‌دهد، همه می‌کوشند دقیقاً همان کار که خدا برای آن شخص انجام داده را تقلید کنند. بله، همین سبب رقابت می‌شود، و رقابت اعمال جسمانی را به وجود می‌آورد. و اگر طرف دیگر نتواند به نتایج روحانی برسد، سپس از قدرت سیاسی استفاده می‌کنند یا چیزی جایگزین آن می‌کنند تا ذهن‌ها را آشفته کرده و پیروانی برای خود جذب کنند.

۷۷ این دقیقاً همان چیزی است که در ابتدا رخ داد، زمانی که قائن و هابیل، آن دو پسر، بر روی زمین بودند. وقتی هابیل قربانی نیکوتر از قائن به خدا تقدیم کرد و خدا هابیل را تأیید و تصدیق نمود و قربانی‌اش را پذیرفت، در قائن حس حسادت شکل گرفت، او به برادرش حسادت ورزید و در نهایت برادرش را کشت.

۷۸ این مسئله از همان ابتدا آغاز شد، زمانی که انسان جسمانی و انسان روحانی وجود داشت... با این حال، قائن و هابیل هر دو همان خدا را می‌پرستیدند، هر دو یک نوع مذبح ساختند، هر دو در همان کلیسا، در کنار مذبحی مشابه، همان خدا را عبادت می‌کردند. اما قائن با استدلال جسمانی، از محصولات زمین آورد و آن را به عنوان قربانی بر مذبح گذاشت، با این تصور که این همان کفاره‌ای است که خدا مطالبه می‌کند. امروزه برخی معتقدند که او از همان «سیب‌هایی آورد که آدم و حوا خوردند و سبب گناه شد.» و به هر حال، فکر می‌کنم اکنون می‌گویند «نار» یا چیزی شبیه آن بوده است. حتی چندی پیش عده‌ای نظر دیگری داشتند.

۷۹ اما هابیل قربانی شایسته را داشت. او می‌دانست که مسئله به خون مربوط است، به همین دلیل بره‌ای آورد. و آنگاه خدا قربانی او را پذیرفت، هابیل این کار را با ایمان و از راه مکاشفه انجام داد، هیچ راه دیگری وجود نداشت. کتاب مقدسی نوشته نشده بود. پس می‌بینید، آغاز عدالت همان حقیقت مکشوف‌شدهٔ خداست و کلیسای خدای زنده سراسر بر همین امر بنا شده است.

۸۰ روزی عیسی هنگام پایین آمدن از کوه به شاگردانش گفت: «مردم مرا که پسر انسانم، که می‌دانند؟»

«برخی می‌گویند موسی هستی، برخی می‌گویند الیاس هستی و عده‌ای دیگر تو را ارمیا یا یکی از انبیا می‌دانند.»

گفت: «اما شما می‌گویید من که هستم؟»

۸۱ اینجا بود که پطرس رسول به الهام از جانب خدا و زنده‌شده به روح چنین اقرار شگفت‌انگیزی را بیان کرد، «تویی مسیح، پسر خدای زنده.»

۸۲ به این جمله توجه کنید. عیسی گفت: «خوشا به حال تو ای شمعون، پسر یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو آشکار نکرده است. بلکه پدر من که در آسمان است آن را بر تو مکشوف ساخته است. تو شمعون هستی. بر این صخره...»

سخن از کدام صخره است؟ خوب، کاتولیک‌ها می‌گویند: «بر پطرس، آن صخره کوچک.» و پروتستان‌ها می‌گویند: «بر مسیح، آن صخره مبارک.»

برای مخالفت چنین نمی‌گویند بلکه بر اساس مکاشفه‌ای که پطرس از هویت او داشت. عیسی گفت: «هیچ کس نمی‌تواند نزد من بیاید مگر آنکه پدرم او را جذب کند. و همهٔ کسانی که پدر به من بخشیده، نزد من خواهند آمد.»

«تو مسیح هستی، پسر خدای زنده.»

۸۳ «خوشا به حال تو ای شمعون، پسر یونا، زیرا جسم و خون این را بر تو آشکار نکرده بلکه پدر من که در آسمان است. کلیسای خود را بر این صخره بنا می‌کنم و دروازه‌های جهنم بر آن استیلا نخواهند یافت.» سخن از کلام روحانی مکشوف‌شده خداست!

۸۴ توجه داشته باشید که هابیل به ایمان قربانی نیکوتر به خدا تقدیم کرد. اما ایماندار جسمانی گمان کرد که عمل دست‌های خودش، یعنی آن میوه‌ها و هدایای زیبایی که می‌آورد، مورد پسند خدا واقع خواهد شد و همین سبب برخورد و درگیری شد. می‌دانیم که ابراهیم و لوط نیز ناگزیر به جدایی شدند.

۸۵ همچنین درمی‌یابیم که موسی و داتان و قورح نیز همین برخورد و رویارویی را داشتند.

موسی نبی برگزیده که کلام خدا را داشت و تصدیق شده بود که برای آن ساعت در جایگاه رهبر برگزیده شده است، و همه این امور به ابراهیم وعده داده شده بود، موسی دقیقاً آنچه را انجام داد که خدا فرموده بود که رخ خواهد داد.

و قورح که جسمانی بود، می‌خواست در میان آنها تشکیلی برپا کند. او می‌خواست گروهی از مردان را گرد هم آورد. اما خدا با چنین شیوه‌ای با مردم عمل نمی‌کند. همین‌جا در این آیه کتاب مقدس که نمونه‌ای از سفر امروزی است، نشان می‌دهد که تشکل‌ها چیزی نیستند که خدا مقرر کرده باشد. زیرا به محض اینکه قورح چنین کاری کرد، به موسی گفت: «تو مسئولیت‌های بسیاری را برای خود در نظر گرفته‌ای.» به سخن دیگر، «تمام جماعت مقدس هستند! ببین، تو می‌گویی فقط خودت مرد مقدسی هستی. حق انجام چنین کاری را نداری. می‌خواهی خود را بزرگ جلوه دهی. ما همه مقدس هستیم. همگی فرزندان خدا هستیم.»

۸۶ موسی فقط سرش را برگرداند و به راه دیگری رفت. گفت: «خداوندا، چه کنم؟»

۸۷ خدا فرمود: «از او جدا شو. به اندازه کافی چنین مسائلی داشته‌ام.» و خدا او را در زمین فرو برد.

۸۸ می‌بینید، آنجا برخوردی رخ داد. هر وقت انسان جسمانی و انسان روحانی با هم روبرو می‌شوند، همیشه برخورد و رویارویی پدید می‌آید. وقتی یهودا و عیسی با هم مواجه شدند، برخوردی رخ داد، یکی پسر خدا بود و دیگری پسر شیطان. درست مانند قائن و هابیل، وقتی آنها نیز با هم روبرو شدند، برخورد و رویارویی پیش آمد. یکی خزانه‌دار کلیسا بود و دیگری شبان. و اکنون امروز دوباره به همان وضعیت رسیده‌ایم. تشکل‌های جسمانی در برابر عروس روحانی مسیح قرار دارند. عروس روحانی مسیح چنان با تشکل‌های جسمانی متفاوت است که هیچ قیاسی بین آنها شدنی و روا نیست.

۸۹ توجه کنید، حال امور جسمانی همیشه می‌کوشند نمونه و تقلیدی از امور روحانی باشند. اما چنانکه در مورد یعقوب و عیسی دیدیم، این کار جواب نمی‌دهد. شدنی نیست. حال، وقتی سخن از انجام کارهای نیک به میان می‌آید، من معتقدم که عیسو، از دید مردم، در واقع مردی بهتر از یعقوب بود. او می‌کوشید از پدرش مراقبت کند؛ پدری که

نابینا و نبی بود. و تا جایی که می‌توانست چنین کارهایی انجام می‌داد اما با این حال، عیسو اینها را صرفاً اعمالی جسمانی نمی‌دانست. او فکر می‌کرد با کارهای خوبی که برای دیگری انجام می‌دهد، می‌تواند وارد شود و این امر به خودی خود نادرست نبود. اما یعقوب با تمام وجود در پی حق نخست‌زادگی بود و این همان چیزی بود که خدا به عنوان جنبهٔ روحانی او بازشناخت.

۹۰ توجه کنید، دلیل نفرت و بیزاری انسان جسمانی از انسان روحانی همین است. دلیل نفرت قائن از هابیل همین مسئله بود. از همین رو قورح از موسی نفرت داشت. علت بیزاری یهوذا از عیسی هم همین مسئله بود. و این جریان همچنان ادامه دارد. به همین سبب فرد جسمانی از فرد روحانی نفرت دارد چنانکه در آغاز قائن از هابیل متنفر بود، از کسی که خدا قربانی‌اش را پذیرفت، سعی می‌کند چنین کسانی را از بین برد.

حتی تلاش می‌کنند تأثیرش را نیز از بین برند. می‌کوشند همه چیز را نابود کنند زیرا این چیزی جز حسادت نیست. این امر از قائن شروع شد و ثابت شد که ریشه‌اش به رشک و حسادت برمی‌گردد و بس، امروزه هم هرگاه امر جسمانی (نفسانی) با امر روحانی مواجه می‌گردد، دقیقاً همین مسئله تکرار می‌شود. این نشان می‌دهد که کار شیطان است و چیزی غیر از این هم متصور نیست، چون حسادت از شیطان می‌آید. و سپس سبب به وجود آمدن تقلید از حقیقت به می‌شود، کسی تلاش می‌کند چیزی را جعل و تقلید کند که نیست و برای انجام آن نیز مقرر نشده است در این روزهای واپسین چقدر از چنین مواردی دیده‌ایم! بله، به وفور!

۹۱ بنابراین، درمی‌یابیم که خدا... هرگز نظرش را دربارهٔ کلام ناب خود تغییر نمی‌دهد. و کسی را که فرامی‌خواند، خود منصوب نیز می‌کند. هیچ کس دیگری نمی‌تواند آن جایگاه را بگیرد. هیچ کس نمی‌توانست جای موسی را بگیرد. مهم نیست چند قورح و چند داتان برخیزند، آنکه خدا فراخوانده بود، موسی بود و بس.

۹۲ اما اگر مردم نخواهند در ارادهٔ کامل او گام بردارند، او در واقع یک ارادهٔ ارفاقی دارد که به آنها اجازه می‌دهد در آن گام بردارند. توجه کنید، او می‌گذارد چنین شود، درست است، اما در نهایت آن را برای جلال خود، در راستای ارادهٔ کاملش به کار می‌گیرد. حال اگر شما مایل باشید...

۹۳ چنانکه در ابتدا، ارادهٔ کامل خدا این نبود که فرزندان از طریق رابطهٔ جنسی بر زمین به دنیا آیند. خیر، آقا. خدا انسان را از خاک زمین آفرید و دم حیات را در او دمید و او جان زنده شد. او از آن انسان یاری برگرفت و برای او زنی بساخت. این ارادهٔ نخستین و اصلی خدا بود. اما وقتی گناه آمد و آن مسئله را به بار آورد او اجازه داد که انسان به شکل قانونی با زن ازدواج کند و از او فرزند داشته باشد. «پس اگر می‌خواهید به آن شکل عمل کنید، بارور شوید و زمین را پر سازید.» اما توجه داشته باشید که این هرگز ارادهٔ کامل او نبود.

۹۴ بنابراین، همه این اموری که آغاز دارند، باید پایانی نیز داشته باشند. هر گناهی باید به نابودی برسد. هر گناهی باید از بین رود. پس در هزارهٔ باشکوه، و فرارسیدن

رستخیز، ما دیگر نیازی به تولد دوباره از پدر و مادر نخواهیم داشت، بلکه خدا همچون در آغاز هم مرد هم همدمش را به اتفاق از خاک زمین فرا می‌خواند. این حقیقت است. به همان ترتیب که او در ابتدا انجام داد.

۹۵ پس خدا هیچ‌گاه دید خود را دربارهٔ چیزی تغییر نمی‌دهد، فقط اجازه می‌دهد شما به این رویه ادامه دهید. حال، این مسیری طولانی و غیرمستقیم بود تا به آنچه می‌خواهم بگویم، برسیم. اما و این، شما... می‌خواهم آن را درک کنید. توجه دارید؟ خدا به شما اجازه می‌دهد کاری انجام دهید و حتی با اینکه آن را انجام می‌دهید به شما برکت هم می‌دهد اما با این حال آن کار در راستای ارادهٔ کاملش نیست.

۹۶ خدا به بنی‌اسرائیل اجازه داد که در خروج باب ۱۹ شریعت را داشته باشند. در حالی که فیض قبلاً برایشان نبی، ستون آتش، برهٔ قربانی و قدرت‌رهایی فراهم کرده بود، با این حال برای برخورداری از شریعت فریاد برآوردند. در ارادهٔ خدا نبود اما وارد شد چون آدمی خواهان آن بود. و انسان به همان شریعتی که خودش خواسته بود، ملعون شد.

۹۷ بهترین حالت آن است که انسان با اراده و خواست خدا همسو باشد. این همان چیزی است که او خود به ما تعلیم داده است. «ارادهٔ تو به انجام رسد. ملکوت تو بیاید. ارادهٔ تو جاری شود.» باید خود را تسلیم اراده و کلام او کنیم. آن را زیر سؤال نبرید. به آن ایمان داشته باشید. سعی نکنید راهی برای دور زدن آن بیابید. تنها آن را چنانکه هست، بپذیرید.

بسیاری از مردم می‌خواهند آن را دور بزنند و به راه دیگری بروند. اما هنگامی که چنین می‌کنید، درمی‌یابید که هرچند خدا همچنان شما را برکت می‌دهد، ولی در حیطةٔ ارادهٔ ارفاکی او عمل می‌کنید، نه در چارچوب ارادهٔ کامل و الهی او.

۹۸ چنانکه گفتم او چنین اجازه می‌دهد اما نخواهد گذاشت که ارادهٔ کاملش باشد، با این حال چنان عمل می‌کند که در نهایت در راستای جلال و برکت ارادهٔ کامل او باشد. و داشتن فرزند از راه رابطهٔ جنسی، یکی از این موارد است.

۹۹ اکنون توجه کنید، موآب در اصل قومی نامشروع بود. آغازش به شکلی نامشروع بود، هرچند از یک پدر ایماندار و دختری ایماندار به وجود آمده بود.

اگر با ذهنی روحانی به این مسئله نگاه کنید، درمی‌یابید که این دقیقاً نمایانگر فرقه‌هاست، واضح‌تر از این نمی‌شود موضوع را عنوان کرد. یقیناً، بله، کل این سیستم سراسر اشتباه است. و وقتی چیزی که چنین آغاز می‌شود، هرگز متوقف نمی‌شود... مثل یک گلوله برفی که غلت می‌خورد و بزرگ‌تر و بزرگ‌تر می‌شود. یک اشتباه را شروع کنید و با آن پیش روید، اشتباهات یکی پس از دیگری روی هم جمع می‌شوند، فقط همین.

۱۰۰ کلیسا نیز به همین ترتیب آغاز شد. این همان ترتیبی است که در نیقیه، رم شروع شد، وقتی کلیسای کاتولیک رمی شکل گرفت... در ابتدا، هنگام آغاز، از پنطیکاست برآمده بود. اما وقتی تبدیل به تشکل شد و افراد برجسته و معروف را وارد کلیسا

کردند، شروع کردند به انجام کارهایی مثل خواندن دعاها، تکراری، تسبیح زدن، دعا برای مردگان و چیزهای دیگر. و سپس همه چیز چنین بر روی هم انباشته شد، از یک خطا به خطای دیگر، تا جایی که خود شاهدید اکنون به کجا رسیده است. هیچ نشانی از پنتیکاست در آن باقی نمانده است. دقت دارید؟ فقط اشتباه در پی اشتباه، یکی بر دیگری انباشته شد. تنها یک راه وجود دارد و آن اینکه همه چیز را پاک کنید و به آغاز بازگردید.

۱۰۱ هنگامی که مارتین لوتر با آموزهٔ عادل‌شمردگی آغاز کرد... این کلیسا باید کلیسای لوتری می‌شد که به مرحله‌ای جلوتر رسیده باشد. می‌بینید؟ اگر... لوتر، وقتی آن را به یک تشکل تبدیل کرد، دیگر نتوانست آموزهٔ تقدس‌وسلی را بپذیرد چرا که تشکلی به راه انداخته بود و آن افراد حاضر نشدند برای این موضوع ایستادگی کنند، بنابراین همین‌جا روح از آن دور شد، آن را ترک کرد.

۱۰۲ اکنون در اینجا، گروه لوط یا موآب که فرزند دختر لوط بود، از همان آغاز منشأی نامشروع داشت. حال توجه کنید، کلیسای جسمانی، یعنی موآب، نمایانگر فرقه‌گرایی جسمانی است.

بنی‌اسرائیل نمایانگر کلیسای روحانی است. بنی‌اسرائیل در جایگاه کلیسای حقیقی، همان عروس آن روز بود که از مصر فراخوانده شد و به عنوان حقیقت تأیید و تصدیق شد.

۱۰۳ توجه کنید، این دو در مقابل هم قرار گرفتند. هر دو همان قربانی را تقدیم کردند، هر دو هفت مذبح برپا کرده و دیدند، و هر دو گاوهای نر را برای قربانی پاک گذراندند. و حتی چند قوچ نیز قربانی کردند که نشان از مسیح آمدنی بود. از نظر اصولی، هر دو دقیقاً یکسان بودند. بنی‌اسرائیل اینجا در پایین دره، موآب آن بالا بر روی تپه. موآب هفت مذبح داشت، بنی‌اسرائیل نیز هفت مذبح. موآب هفت گاو نر داشت، بنی‌اسرائیل نیز هفت گاو نر. موآب هفت قوچ برگرفت، به نشان آمدن مسیح، اسرائیل نیز هفت قوچ برگرفت.

پس تفاوت چه بود؟ از نظر اصولی، هر دو درست بودند. اما می‌بینید، موآب از تأیید الهی مبنی بر اینکه خدا با آنهاست، برخوردار نبود، آنها فقط قوم و گروهی از شخصیت‌های برجسته بودند. اما بنی‌اسرائیل با خود یک نبی داشت. آنها صخره‌ای مضروب داشتند. آنها از ستون آتش برخوردار بودند. آنها ماری برنجی برای شفا داشتند. همیشه برکات خدا را با خود داشتند و فرزندان فراخوانده‌شدهٔ خدا بودند.

۱۰۴ اکنون می‌بینیم که این امر، به شکل واضح، نمادی از کلیساهای امروز است. موآب چنین نبود. بنی‌اسرائیل در عبور بود، از جایی به جای دیگر می‌رفت، و هر جا آن ستون آتش حرکت می‌کرد، آنان نیز در پی آن روان می‌شدند. اما موآب چنین نبود، آنها در فرقهٔ خویش و در چارچوب ملی خود، استقرار یافته و ساکن مانده بودند. در حرکت نبودند، همیشه همان‌جا مانده بودند. شخصیت‌های برجستهٔ خود را داشتند. تصمیم می‌گرفتند که کارها باید به چه ترتیبی انجام شود و جنگاوران خود را نیز داشتند،

مبارزان خود را داشتند، پادشاه خود را داشتند که از او دستور می‌گرفتند و به همین ترتیب.

۱۰۵ اما موآب دید که بنی‌اسرائیل از امری برخوردار است که آنها از آن بی‌بهره‌اند. آنها در میان قوم اسرائیل قدرتی عظیم مشاهده کردند، سخن از یک نبی بود. و آن نبی موسی بود. آنها می‌دانستند که هرگاه نبرد خوب پیش نمی‌رفت، کافی بود دست‌های او را بالا نگه دارند و مسیر جنگ تغییر می‌کرد. پس چون خودشان از چنین چیزی بی‌بهره بودند، کوشیدند از راه سیاست و نفوذ سیاسی رقابت کنند. فرستادند و از سرزمینی دیگر یک نبی فراخواندند تا نزدشان بیاید، تا آنها نیز نبی‌ای داشته باشند و قدرتی در میانشان باشد، چنانکه بنی‌اسرائیل در میان خود داشت.

۱۰۶ آیا این قیاس جسمانی را می‌بینید؟ آیا می‌توانید کلیسای جسمانی امروز را ببینید؟ دقیقاً همان کار را کرده است.

۱۰۷ توجه کنید، اکنون هر دو طرف نبی دارند. تنها تفاوت این بود که موسی، نبی خدا، پادشاهش خدا بود. فرمان‌هایش برگرفته از کلام خداوند بود. بلعام نیز پادشاه داشت و آن پادشاه بالاق نام داشت که پادشاه موآب بود و بلعام فرمان‌ها و برکات خود را از وی می‌گرفت. پس موآب به بالاق گفت: «بیا» یا به بلعام گفت: «بیا» و این قوم را برای من لعنت کن زیرا سراسر زمین را پر کرده‌اند. آنها می‌آیند و همه چیز را می‌بلعند، چنانکه گاو علف می‌خورد.» گفت: «اینک، بیا. شنیده‌ام که تو می‌توانی لعنت کنی، می‌توانی برکت دهی و هرچه انجام دهی، پذیرفته می‌شود.»

۱۰۸ اکنون توجه داریم که این مرد نبی‌ای بود که از جانب خدا برگماشته شده بود اما حق نخست‌زادگی خود را به انگیزه‌های سیاسی فروخت. درست چنانکه کلیساهای امروزه، از لوتری و وسلی گرفته تا پنطیکاستی و همه گروه‌های دیگر که برای کسب اعتبار در تشکلهای خود حق نخست‌زادگی خود را فروختند. موسی تحت فرمان خدا بود و بلعام تحت فرمان بالاق. با این حال هر دو نبی، مردانی بودند که از جانب خدا خوانده شده بودند، و هر دو روحانی بودند. به تفاوت دقت کنید. هر یک پیشوایی داشت، رهبر موسی خدا بود و رهبر بلعام بالاق.

۱۰۹ در اینجا ببینید که چگونه آن امر روحانی برای اثبات بطلان آن امر جسمانی استفاده می‌شود. موسی که از جانب خدا فرستاده شده بود، سر پست و وظیفه خود بود و ناگهان نبی دیگر خدا آمد تا او را به چالش بکشاند. چنین چیزی برایتان قابل تصور است! موسی، مردی با دعوت الهی، مردی برگماشته‌شده از جانب خدا که بر جایگاه مأموریت الهی خویش ایستاده بود، در میان آن گروه سرد و رسمی حاضر شد و از طرف نبی دیگر خدا به چالش کشیده شد، کسی که خدا او را نیز برکت داده و برگماشته بود. در اینجا چگونه تفاوت را تشخیص می‌دهید؟ آنها دو نبی داشتند. و خدا با هر دو نبی سخن می‌گفت.

۱۱۰ برخی از افراد می‌گویند: «خدا گفت چنین کن.» «خدا گفت چنان کن.» خوب، من منکر این امور نیستم اما سخن در این است که از مسیر و چارچوب کلام خدا بیرون

رفته‌اند. چنین نبی‌ای، با وجود جایگاه نبوتی‌اش، خارج از چارچوب کلام است. بسیاری از مردم با همین چیز فریب می‌خورند و گمراه می‌شوند. «اوه، این برادر می‌تواند/ این کار را بکند و آن برادر می‌تواند/ آن کار را بکند» اما در عین حال کلام را انکار می‌کنند؟

۱۱۱ «اگر به زبان انسان‌ها و فرشتگان سخن گویم، اگر از عطایا برخوردار باشم تا کوه‌ها را جا به جا کنم، اگر تمام دارایی خود را برای خوراک فقرا ببخشم، با این حال هیچ هستم.»

«بسیاری در آن روز نزد من خواهند آمد و خواهند گفت، خداوندا، خداوندا، آیا به نام تو نبوت نکردیم؟ آیا به نام تو دیوها را اخراج نکردیم و کارهای شگرف انجام ندادیم؟ و من به آنها خواهم گفت، از من دور شوید، ای ناحق کاران. من هرگز شما را نشناختم.» با این وجود آنها اعتراف می‌کنند که چنین کارهایی را انجام داده‌اند، اما عیسی گفت که آنها ناحق کار بودند. منظور از ناحق و ناراستی چیست؟ اینکه بدانی کاری درست است و باید انجامش دهی، اما با این وجود از انجام آن خودداری کنی. می‌بینید در روزهای آخر چه خواهد شد؟

۱۱۲ اصل مطلب را بشنوید! امشب هدفم همین بود. گفته بودم ساعت نه شب جلسه را تمام می‌کنم اما شاید کمی بیشتر طول بکشد. نگاه کنید، تمام مقصودم این بود که این مسیر را از طریق کلام خدا به شما نشان دهم، بله، اینکه خدا باید کلام خود را پاس دارد تا خدا بماند.

۱۱۳ اکنون می‌بینیم که هر دو مردانی روحانی بودند، هر دو نبی بودند، هر دو صاحب دعوت بودند. و موسی درست سر پست و وظیفه خود بود، با ستون آتشی که هر روز پیشاپیش او حرکت می‌کرد، و حین خدمتش روح خدا بر او بود. و اینک خادم دیگر خدا وارد صحنه می‌شود، فردی با دعوت الهی، فردی برگماشته شده از سوی خدا، نبی‌ای که کلام خدا نزد او می‌آمد. اینجا همان خط خطر است. هیچ کس نمی‌توانست انکار کند که آن مرد از جانب-از جانب خداست زیرا به گفته کتاب مقدس روح خدا با او سخن می‌گفت و او نبی بود. اما چنانکه می‌بینید، وقتی پاسخ واقعی خدا را دریافت کرد، نخواست آن را به جا آورد. به آن امر الهی توجه نکرد و سپس رفت تا موسی را به چالش فراخواند.

۱۱۴ حال بلعام با تمام دل در پی اراده خدا بود. وقتی آن بزرگان نزدش آمدند و گفتند: «بلعام! پادشاه بالاق تو را خوانده تا بی‌درنگ نزد او روی و قوم اسرائیل را لعنت کنی زیرا آنها در سراسر زمین پراکنده شده‌اند و اکنون روبروی من اردو زده‌اند. آنها همه پادشاهی‌های اطراف را درهم شکسته‌اند. اکنون می‌خواهیم بیایی و این قوم را لعنت کنی. زیرا شنیده‌ام هر که را لعنت کنی، لعنت می‌شود.» خوب، می‌بینید، او مرد خدا بود. «هر که را برکت دهی، برکت می‌یابد.» او خادم خدا بود.

۱۱۵ پس بلعام، چون نبی بود، با خود گفت: «فقط یک کار باید بکنم و آن اینکه اراده خدا را بجویم.»

۱۱۶ این امر در چارچوب وظایف یک نبی می‌گنجد، البته چنانچه به راستی برای نبوت فراخوانده شده باشد. نخستین کاری که نبی باید انجام دهد، چیست؟ جستن اراده و کلام خدا. باید این کار را بکنند. زیرا چون نبی است، کلام خدا نزد او می‌آید. آن... می‌گویند: «خوب، تو که الهیدان نیستی.» اما کتاب مقدس هرگز نگفته که کلام خدا نزد الهیدان می‌آید. الهیدانان در واقع کلام را در هم می‌آمیزند. کلام نزد نبی خدا می‌آید.

۱۱۷ و اینجا مردی بود که نبی خدا بود. و هنگامی که او را به خدمت گرفتند، یا قرار بود به خدمت گرفته شود تا برود و قوم دیگری از خدا را لعنت کند توجه کنید که او رفت تا اراده خدا را بجوید. او می‌خواست اراده کامل خدا را دریابد و خدا نیز اراده کامل خود در این مورد را بر او نمایاند. اراده کامل خدا بر او آشکار شد. اراده کامل خدا چه بود؟ «نه، نرو!» این نخستین کلام خدا بود. «با آنها نرو. در پی حمله به قوم من که در راه‌های کامل من گام برمی‌دارند، نباش.»

۱۱۸ امروز نیز به همین ترتیب است، با اینکه آن افراد می‌بینند که روح خدا در میان شما کار می‌کند باز خواهان نزاع و هر چیز دیگر هستند، خواستار مخالفت هستند. و هرآنچه در توان دارند را به کار می‌گیرند، سال‌هاست که می‌کوشند آن امر الهی را خاموش کنند. اما هرچه بیشتر می‌کوشند که آن را خاموش کنند، بیشتر گسترش می‌یابد. نمی‌توان چیزی را که خدا برکت داده، لعنت کرد. هیچ‌کس قادر به این کار نیستید. محال است بتوانید چنین کنید.

۱۱۹ پس واقفید که سخن از قوم خدا بود. حال آن نبی، هرچند آنجا بود و از سوی پادشاه گماشته شده بود و در میان بزرگان و اشراف کار می‌کرد. اما کلام خدا نزد او آمد. او اراده خدا را جست، و اراده خدا چنین پاسخی در برداشت، و فرمود: «این قوم را لعنت مکن. من آنها را برکت داده‌ام.»

۱۲۰ اکنون هیچ الهیدانی در زیر آسمان نمی‌تواند منکر این امر باشد که این پیغامی که ما موعظه می‌کنیم، دقیقاً کلام خدا در زمان مناسب است. خدا آن را با هرآنچه گفته و انجام شده تأیید کرده است. او ثابت کرده که این امر الهی حق است. اکنون، هیچ الهیدان، هیچ خواننده کتاب مقدس، هیچ نبی‌ای نیست که بتواند به این کلام بنگرد، اگر به راستی نبی باشد، همان چیز را خواهد دید. اما اگر همان را نبیند، نشان می‌دهد که جایی اشکالی وجود دارد. زیرا...

۱۲۱ می‌گویید: «خوب، می‌توانم از زاویه دیگر هم تفسیر و برداشت کنم.» بالاق هم همین‌طور، بلعام هم همین‌طور. توجه دارید؟ اما خدا موسی را تأیید کرد.

و سپس دلیلش چه بود؟ کلام خدا. او تصمیم روشن و قطعی خدا را شنیده بود، «نه، نرو. در پی لعنت آنچه من برکت داده‌ام نباش. آنها قوم من هستند.»

اما می‌دانید مسئله چیست؟ بلعام از همان ابتدا آن مردم را دوست نداشت. بله، چه... چه بسیار بلعام‌هایی که امروز در دنیا هستند! او از همان ابتدا آن گروه را دوست نداشت.

۱۲۲ اکنون، پس از دریافت پاسخ قطعی و روشن خدا با این مضمون «نه، نه»، می‌بینید که با این حال، به جای اطاعت همچون قائن و قورح حسد در دل داشت، و می‌کوشید به هر نحو دلیلی برای رفتن پیدا کند.

۱۲۳ توجه کنید، بعد از اینکه پاسخ را به ستاد مرکزی فرقه‌ای خود فرستاد و گفت: «نه، فکر نکنم که بروم. به نظرم کاری با آنها ندارم. با این مردم درگیر نخواهم شد زیرا خدا به من گفته که آنها قوم او هستند، پس فکر نکنم که بروم.» اگر در این موضع پایداری می‌کرد، خوب بود!

اما در ته قلب خود دوستدار آنها نبود. توجه می‌کنید؟ آنها از گروه او نبودند. و هرآنچه متعلق به گروه او نبود، «از همان ابتدا درست نبود». دقت دارید؟ او آنها را خوار می‌شمرد و می‌گفت: «این مردم کارهای وحشتناکی کرده‌اند. یقیناً خدای قدوس چنین قومی را لعنت خواهد کرد. آنها- آنها بی‌سوادند. مانند ما تعلیم‌دیده و دانش‌آموخته نیستند. ما مردمی فهمیده‌تر هستیم. آنها ادعای خدمت خدا دارند اما نگاه کنید، چه هستند؟ مشتی برده، گل‌مال و خشت‌زن که مصریان آنها را از سرزمینشان بیرون کرده‌اند. آری، خدا هرگز با چنین جماعت کثیفی کاری نخواهد داشت!»

۱۲۴ او از بازشناختن صخرهٔ مضروب، مار برنجی و ستون آتش غافل ماند. کوشید از دیدگاه اخلاقی آنها را داوری کند. و چنین دعوت برتر خدا را تشخیص نداد. آنها از راه فیض، از طریق برگزیدگی در آن مسیر بودند و کلام خدا با آنها بود. و هنگامی که خواست آنها را لعنت کند، خدا گفت: «نه، مبادا این کار را بکنی. آنها از آن من هستند. آنها را به حال خود واگذار. دست به آنها زن.»

۱۲۵ پس آن مرد برگشت، راه بازگشت را در پیش گرفت. اما وقتی بازگشت، به ستاد مرکزی فرقه‌ای او نگاه کنید. آنها گروهی بانفوذتر فرستادند. این بار چه بسا به جای افراد عادی دکترهای الهیات آمده بودند. شاید اسقفان یا ناظران کل بودند، به هر حال... گروهی بهتر و بانفوذتر فرستادند، کسانی که تعلیم و تحصیلات بیشتری داشتند و می‌توانستند نقشه را بهتر برای او توضیح دهند و موضوع را منطقی جلوه دهند.

۱۲۶ می‌بینید، این همان کاری بود که قائن کرد و در اینجا وارد استدلال شد. این همان کاری بود که قورح کرد، او استدلال نمود. فردی که به استدلال و توجیه روی می‌آورد، منظور نمی‌شود.

«ما استدلال‌ها را باطل می‌سازیم.» ما بی‌پروا به سخنان دیگران خدا را باور داریم. ما به خدا ایمان داریم. دربارهٔ آنچه خدا فرموده استدلال‌پردازی نمی‌کنیم. نمی‌توان دربارهٔ آن امر الهی استدلال‌پردازی کرد. باید آن را به ایمان پذیرفت. هنگامی که چیزی را می‌دانید، دیگر نیازی نیست دست به استدلال‌پردازی بزنید. نمی‌دانم خدا چگونه کار را به انجام می‌رساند اما ایمان دارم که انجامش می‌دهد، همین. نمی‌دانم چگونه آن وعده را محقق خواهد ساخت اما او خود فرموده که آن را به جا خواهد آورد. آن را می‌پذیرم و باور می‌کنم. بر این اساس آن را می‌پذیرم زیرا ایمان دارم که کلام خداست.

می گوید: «خوب، تو نمی توانی این را به مردم بقبولانی.» نمی دانم چگونه می توانم آن را به مردم بقبولانم، اما او خود گفت: «آن را بگو.»

به یاد دارم شبان بابتیستم به من گفت: «بیلی، تو در کلیسا برای نیمکت ها موعظه خواهی کرد. فکر می کنی کسی بخوهد به چنین حرف هایی گوش دهد؟»

گفتم: «خدا آن را فرموده است.»

گفت: «چطور می شود با این تحصیلات ابتدایی که داری برای پادشاهان دعا کنی و در سراسر جهان موعظه نمایی؟»

۱۲۷ گفتم: «نمی دانم چگونه این کار را خواهیم کرد اما خدا آن را فرموده و همین برایم بسنده می کند.» توجه می کنید؟ «او چنین فرمود. نمی دانم چگونه انجام خواهد شد.»

او گفت: «فکر می کنی مردم این دنیای پهناور و دانش محور که قرار است در برابرشان، درباره موضوع شفای الهی و اموری از این دست بایستی، فکر می کنی چنین چیزی را باور خواهند کرد؟»

۱۲۸ گفتم: «اینکه آنها آن امر الهی را خواهند پذیرفت یا نه به من مربوط نمی شود.» گفتم: «وظیفه من اعلام امر الهی است. این چیزی است که خدا به من فرمود. او گفت که با من خواهد بود، همچنین به من فرمود که این امر چه تأثیری خواهد داشت.»

و دقیقاً چنانکه فرموده بود، به انجام رسید. «ابتدا دست آنها را بگیر، سپس چنین خواهد شد که حتی راز دل آنها را خواهی دریافت.» من این را به شما گفتم و به همان ترتیب نیز واقع شد. چگونه این چنین می شود؟ هنوز هم نمی دانم چگونه رخ می دهد. دانستن چگونگی انجام آن کار من نیست، همین قدر می دانم که رخ می دهد.

۱۲۹ چه کسی می توانست این را توضیح دهد که خدا به ایلیا گفت: «به آن بالا برو، بر کوه بنشین و من به تو خوراک خواهم داد. به کلاغ ها امر کرده ام که برای تو خوراک بیاورند؟» چگونه ممکن بود که یک کلاغ تکه ای نان و قطعه ای ماهی پخته بردارد و آن را پیش یک نبی بیاورد؟ این فراتر از هر توضیحی است که بتوانم ارائه دهم. گمان نمی کنم شما هم بتوانید، یا هیچ کس دیگر بتواند آن را شرح دهد اما خدا این کار را کرد. و همین کافی بود. خدا آن را انجام داد و این حقیقت آن امر است.

نمی دانم چگونه آن را انجام داد، این کار من نیست. اما او به واقع این کار را انجام داد. نمی دانم چگونه زمین را پدید آورد، اما او به واقع زمین را پدید آورد. نمی دانم چگونه پسر خود را فرستاد اما فرستاد. نمی دانم چگونه از مردگان برخاست اما برخاست. نمی دانم چگونه مرا نجات داد اما نجات داد. بله. نمی توانم برایتان شرح دهم که او چگونه شما را نجات داد اما این کار را کرد. نمی دانم چگونه مرا شفا داد اما این کار را کرد. او وعده داد که چنین خواهد کرد و کلام خود را پاس می دارد.

اما بلعام باید آن را می دانست، در واقع به خوبی هم می دانست.

۱۳۰ توجه کنید، گروهی متشکل از افراد بهتر و بانفوذتری از راه رسید، چه چیزی آنها را برتر می ساخت؟ آنها هدایای بهتری داشتند. و نه تنها این، بلکه می توانستند پول

بیشتری به او دهند و جایگاه بهتری نیز به او پیشنهاد کردند. «حال، افزون بر اینکه تنها یک خادم عادی در این تشکل باشی، تو را ناظر منطقه‌ای خواهیم کرد. می‌بینی؟ اگر فقط این دسته از مردم را از میان برداری و آن کار را متوقف سازی، برای تو کاری خواهیم کرد.» بله، چه جایگاه خوبی به او پیشنهاد کردند. او گفت: «هرچه بیشتر برکت دهی...» و گفت: «می‌دانی، می‌توانم اسباب پیشرفت تو را فراهم کنم.» ببینید سخنانش را از کجا می‌گیرد، از رئیس آن قوم.

۱۳۱ اما موسی کلام خود را از کجا می‌گرفت؟ از پادشاه آسمان. این یکی کلام وعدهٔ خدا بود: «شما را به سرزمین موعود خواهیم برد و هیچ کس یارای ایستادگی در برابر شما را نخواهد داشت. زنبوهای گزنده را پیش روی شما خواهیم فرستاد و دشمن را از هر سو خواهیم راند. و شما آن سرزمین را تصرف خواهید کرد. من... من از قبل آن را به شما بخشیده‌ام. بروید، آن را بگیرید و مالک آن شوید از آن شماست.» پس می‌بینید، موسی به سخن چه کسی گوش می‌داد. خوب آن مرد نیز گوش می‌داد، تا زمانی که موضوعی پیش آمد که در دل خود نسبت به آن حسادت ورزید و آنگاه بود که به رئیس مذهبی خود مراجعه کرد. توجه دارید؟

۱۳۲ توجه کنید، سخن از مقام و جایگاهی بهتر بود. او گفت: «آیا می‌دانی که می‌توانم اسباب پیشرفت تو را فراهم سازم؟ تو را به جایگاهی بهتر خواهیم رساند. برای تو کارهای بیشتری خواهیم کرد. حقوق را افزایش خواهیم داد. دستمزدی بیشتر به تو خواهیم داد.» و آنگاه که همهٔ این چیزها را به او پیشنهاد کرد، چشمانش کور شد.

۱۳۳ امروز چه بسیار بلعام‌هایی در دنیا به خاطر جایگاهی بهتر، کلیسایی بهتر یا وعدهٔ چیزی، مسیر دیگری در پیش می‌گیرند! هنگامی که چشمان شخصی بر کلام و کارهای خدا باز می‌شود... و این مرد شریف و بانفوذ، کار خود را به عنوان خادم خدا آغاز می‌کند و هدایت جماعت خوبی را بر عهده می‌گیرد. پس از مدتی تعمید روح‌القدس به او ارائه می‌شود، تعمید به نام عیسی به او ارائه می‌شود که بر اساس نگاهشده‌های مقدس است و تنها روش کتاب مقدسی تعمید می‌باشد. و هنگامی که این حقیقت به او ارائه می‌شود و فرقه با دانستن اینکه اگر او وارد این مسیر شود او را از دست خواهند داد، به او مقام و جایگاه بهتر و انتقال به کلیسای دیگر پیشنهاد می‌کنند. آری، همان بلعام‌گرایی کهن، باز دقیقاً همان‌گونه که در ابتدا بود.

۱۳۴ حال، شدنی نیست شخصی که خوانندهٔ کتاب مقدس است، آن امر الهی را بخواند بی‌آنکه حقیقت را دریابد. هیچ کس هرگز در عناوین «پدر، پسر و روح‌القدس» تعمید نیافت. این یک عقیدهٔ کاتولیکی است، نه تعلیم کتاب مقدسی. هیچ کس نه در کتاب مقدس و نه حتی سیصد سال پس از مرگ آخرین رسول، به ترتیب دیگری جز به نام عیسی مسیح تعمید نیافت. این کلیسای کاتولیک بود که این روش را آغاز کرد و دیگران نیز آن را پذیرفتند. و هر خادمی که در دفتر خود نشسته و به این موضوع نگاه می‌کند، می‌داند که این حقیقت است اما به خاطر محبوبیت، برای حفظ مقام و جایگاه خود، برای کسب اعتبار بیشتر در میان مردم به سازشی تن می‌دهد.

چه بسا همین‌جا بگویید، «خوب... خدا به او برکت داده است.»

۱۳۵ البته که برخی از آنها از عطای شفا برخوردار هستند، برخی دیگر اجتماعات بزرگ بشراتی برگزار می‌کنند. اما این برای آنها درست همچون سیلی است که به صورتشان می‌خورد زیرا آنها همان پاسخی را از کلام خدا دریافت می‌کنند که شما یا هر انسان دیگری دریافت می‌کند، خدا تغییرناپذیر است. متوجه منظورم می‌شوید؟

۱۳۶ بلعام برای به دست آوردن مقام و جایگاهی بهتر چنین اندیشید. حال خوب دقت کنید، وقتی آن گروه بانفوذتر بازگشت... بلعام سخنی ساختگی بر زبان آورد. توجه دارید؟ او گفت... هنگامی که آن گروه بهتر بازگشت، او باید می‌گفت: «از حضور من دور شوید! من قبلاً کلام خدا را برای شما بازگو کرده‌ام. بروید! این سخن خداوند است.» اما چنانکه می‌بینید هدایا و کسب محبوبیت بیشتر نظرش را جلب کرد!

۱۳۷ چقدر مردم دوست دارند این کار را بکنند! «شما را به سراسر دنیا خواهیم فرستاد. هواپیمای اختصاصی در اختیارتان می‌گذاریم. در همه جا جلسات شما را پشتیبانی مالی خواهیم کرد، به شرط اینکه شما...» نه. بله-بله. ملاحظه می‌کنید؟

می‌دانیم کلام چه می‌گوید. می‌دانیم خدا چه می‌گوید. و به یاری خدا در همان پایداری خواهیم کرد. دقت می‌کنید؟ مهم نیست چه نوع وعده و وعیدهایی داده شود و چه مقدار پول بیشتری می‌توانید بپردازید و چه اندازه این، آن یا آن چیز دیگر را بتوانند فراهم کنند، ما خواستار قول خداوند هستیم، آنچه او از ابتدا در اینجا فرموده است.

«خوب، کلیسا گفته است که این موضوع در درجهٔ دوم است.»

ما آنچه خدا از آغاز فرموده را می‌خواهیم. «و اگر کسی چیزی بر آن بیفزاید یا چیزی از آن کم کند، نامش از دفتر حیات محو خواهد شد، اگر تنها یک کلمه بر آن امر الهی بیفزاید یا یک کلمه از آن بکاهد.» ما هر آنچه او فرمود را می‌خواهیم نه آنچه کلیسا گفته، نه آنچه دکتر جونز گفته، نه آنچه دیگری گفته است. ما هر آنچه خداوند می‌فرماید را می‌خواهیم، آنچه کلام گفت.

۱۳۸ خوب حال دریافته‌ای است که بلعام خادم خدا بود. به همین ترتیب، بسیاری از این مردانی که کار خود را آغاز می‌کنند، از جانب خدا برگماشته شده و در بسیاری از موارد کلام خدا را موعظه می‌کنند اما حقیقت تام که به میان می‌آید، آن را نمی‌خواهند.

۱۳۹ به این نکته توجه کنید، او در جایگاه نبی خدا، از همان ابتدا نباید خود را درگیر چنین گروهی می‌کرد. نباید با آنها همراه می‌شد. اما دقت کنید، به خاطر محبوبیت، بله، برای آرام کردن وجدان خود گفت: «خوب، امشب اینجا بمانید و من دوباره سعی می‌کنم.» بله «دوباره تلاش می‌کنم»؟ چرا می‌خواهی دوباره تلاش کنی؟

۱۴۰ خدا از قبل به او گفته بود که چه بگوید. خدا فرموده بود: «به آنها بگو که نخواهی رفت.» این همان کلام اولیهٔ او بود. «من نخواهم رفت. نه، نه، آنچه من برکت داده‌ام را لعنت مکن.» اکنون ببینید چگونه پس از مدتی همین به زبان او تمام شد. توجه می‌کنید؟ و هر بار نیز همین‌گونه خواهد شد. وقتی خدا چیزی می‌گوید، جدی است.

نظر خود را دربارهٔ آن تغییر نمی‌دهد. دقیقاً بر کلام خود پایداری می‌کند. بی‌پروا به گفته‌های دیگران، او بر همان کلام پایداری می‌کند.

۱۴۱ حال، بلعام باید به خوبی می‌دانست در چه چیزی پایداری کند. او باید خود را از آن مردم جدا می‌کرد. همهٔ آن هدایا و وعده‌ای که پادشاه داده و گفته بود: «می‌دانی که می‌توانم این کار را بکنم. من اسقف هستم. می‌توانم هرچه اراده کنم را به جا آورم و اگر این کار را برایم بکنی، اسباب پیشرفت تو را فراهم خواهم ساخت.»

اما خدا از قبل به او گفته بود که «این کار را نکن.»

۱۴۲ با این حال بلعام گفت: «امشب اینجا بمانید و من... من دوباره امتحان خواهم کرد.» بله، او از کلام برخوردار بود. دیگر جایی برای بحث باقی نبود. خدا قبلاً گفته بود. شما هم اگر اجازه دهید همیشه گروهی مانند آنها یافت می‌شود که شما را متقاعد سازد تا ارادهٔ خدا را کنار بگذارید.

۱۴۳ روزی گروهی نزد نبی‌ای آمدند که نامش ایوب بود. آنها نتوانستند او را منصرف کنند. او رؤیا دیده بود. می‌دانست حقیقت چیست.

بلعام نیز رؤیا دید ولی با این حال در آن امر الهی پایداری نکرد.

۱۴۴ مهم نبود چند بار افراد گروه مذهبی‌اش به او گفتند: «ایوب، باید این کار را انجام دهی، باید آن کار را انجام دهی.» حتی همسرش نیز همین‌طور اما او به وی گفت: «مانند زنان جاهل سخن می‌گویی.» توجه دارید؟ «می‌دانم خداوند چه فرمود. می‌دانم او چه خواسته است و همان را انجام داده‌ام.» بله، او در آنچه خدا به او گفته بود، پایداری کرد.

۱۴۵ توجه کنید، بلعام آن پیغام جعلی را بر زبان آورد تا وجدان خود را آرام کند. توجه می‌کنید؟ گفت: «خوب، بگذارید موضوع را دریابم. دوباره امتحان خواهم کرد.» اکنون این همان جایی است که آدمی وارد راه فرعی می‌شود. امشب چند بلعام داریم که دوست دارند تنها برای آرام کردن وجدان خود، از متی ۱۹:۲۸ به عنوان پیغام جعلی استفاده کنند؟ چه تعداد که تنها برای آرام کردن وجدانشان از لوقا ۱۷:۳۰ استفاده می‌کنند؟ چه تعداد که این چیزها را به کار می‌برند و می‌گویند: «خوب، به شما می‌گویم، معتقدم که همه دربارهٔ آن دچار سردرگمی شده‌اند؟»

۱۴۶ و اینک بلعام می‌کوشد بگوید: «شاید خدا در این مورد اشتباه کرده باشد. دوباره امتحان می‌کنم، بله، تا ببینم چه می‌گوید.» اما او از دل تو آگاه است. توجه کنید، بلعام آن پیغام جعلی را بر زبان آورد تا وجدان خود را آرام کند، زیرا در واقع خواستار آن پول بود. در طلب آن مقام بود. آن جایگاه را می‌خواست. خواستار آن منصب بود. آن موقعیت را می‌خواست تا مردم با تحسین به او بنگرند، دکتر فلانی خطابش کنند. پس گفت: «دوباره امتحان خواهم کرد.»

۱۴۷ امشب در سراسر دنیا بلعام‌هایی هستند که به آنها مقام و محبوبیت وعده داده شده است! بله! آنها با این چیزها وجدانشان را آرام می‌کنند. به خاطر فرقه‌هایشان

که می‌گویند: «اگر این کار را بکنی، تو را بیرون می‌کنیم. می‌دانم مرد خوبی هستی و دوست داریم» و به راستی مرد خوبی هم هست، «دوست داریم. اما نمی‌توانی در مورد آن موضوع موعظه کنی. بر پایهٔ-بر پایهٔ آموزهٔ ما نمی‌توانی چنین کاری بکنی. دکتر فلانی گفته که به این ترتیب است. پس اگر می‌خواهی در جمع ما بمانی، باید به همین شکل باور داشته باشی. خوب، می‌دانم با سختی‌هایی روبرو بوده‌ای، اگر مایل باشی، بله، باید ببینم که آیا می‌توانم برایت ترفیعی بگیرم، شاید انتقال به کلیساهای دیگر.» تو ای بلعام! وقتی ارادهٔ خدا را می‌دانی، آن را به جا آور! خدا نظر خود را تغییر نخواهد داد. خیر.

۱۴۸ او به دنبال بهانه‌ای بود تا حقیقت را نادیده انگارد، تنها برای آنکه به مقصود و منصب خود دست یابد. گفت: «خوب، من-من دوباره امتحان می‌کنم.» به این بلعام‌ها توجه کنید.

۱۴۹ اکنون به یاد داشته باشید وقتی او شب دوم آمد در برابر آن گروه بزرگ و بانفوذ، دیگر وجدانش به خواب رفته بود و خدا اجازه داد که برود. خوب، خدا نظر خود را تغییر نداد بلکه ارادهٔ ارفاقی خود را به او داد. «پس برو.» اما او دریافت که این کار راه به جایی نخواهد برد.

۱۵۰ خدا از آنچه در قلب بلعام می‌گذشت، آگاه بود. هر چند او نبی بود، خدا می‌دانست که او از آن مذهبی‌های پرشور و هیجانی نفرت دارد و فقط... در هر صورت او-او می‌خواست آنها را لعنت کند. و خدا پیش‌تر به او گفته بود از این کار خودداری کند اما او با این حال او آمد و خواست انجامش دهد، پس خدا اجازه داد که چنان ادامه دهد. خدا گفت: «برو.» به یاد داشته باشید، خدا هرگز نظرش را تغییر نداد.

۱۵۱ توجه کنید، خواستهٔ بلعام این بود که آنها را لعنت کند. مردمی که به آنها برچسب متعصب زده بود، می‌خواست آنها را لعنت کند. او خواستار مقام و جایگاه بود. نمی‌خواست وقتش را با آنها تلف کند پس به خود گفت اگر بتواند نمایش کوچکش را برای پادشاه اجرا کند، ترفیع خواهد گرفت. خدا هرگز نظر خود را عوض نکرد، یا کلامش را تغییر نداد.

خدا خواستهٔ دل تو را به تو خواهد بخشید، آرزوی قلبی‌ات را. این وعدهٔ اوست. آیا این موضوع را می‌دانید؟ او وعده داده که خواستهٔ دل تو را به تو ببخشد. پس بگذار خواستهٔ تو همان کلام خدا باشد. بگذار خواستهٔ تو همان ارادهٔ الهی او باشد، نه خواست و ارادهٔ خودت. بلکه ارادهٔ او! اگر او... اگر از او چیزی بخواهی و به تو ندهد، بگو: «خداوند، شکرت. تو می‌دانی چه چیز نیکوست.»

۱۵۲ حزقیای پادشاه را در نظر بگیرید، وقتی خدا آن نبی را نزدش فرستاد، گفت: «خانه‌ات را سر و سامان بده زیرا خواهی مرد.»

حزقیای روی خود را به سوی دیوار برگرداند و به تلخی گریست و گفت: «ای پیهوه خدا، از تو می‌خواهم به من نظر کنی. من با دل راستین در حضور تو گام برداشته‌ام. از تو می‌خواهم که پانزده سال دیگر به من عمر ببخشی.»

۱۵۳ «بسیار خوب.» خدا با آن نبی سخن گفت و فرمود: «باز گرد و به او بگو که دعایش را شنیدم.»

و او چه کرد؟ برای کل قوم ننگ و رسوایی به بار آورد. خشم خدا چنان بر او افروخته شد که آماده بود او را بکشد. درست است. شما این ماجرا را می‌دانید. او از خدا روی گرداند. هم برای قوم، هم برای خود پادشاه، برای همه بسیار بهتر بود که او از دنیا می‌رفت و همان نخستین چیزی که خدا برایش مقرر کرده بود را می‌پذیرفت. اما برای آن نبی دشوار بود، وقتی ناچار شد باز گردد و کلام خدا را به او بگوید، آن هم پس از اینکه قبلاً به او گفته بود. اما خدا گفت: «برو.» ولی می‌بینید که همین سبب ننگ و رسوایی شد.

۱۵۴ بلعام چه کار کرد؟ پس از دریافت اراده خدا باز هم پافشاری کرد، به هر صورتی قصد داشت آن کار را انجام دهد. و نتیجه چه شد؟ توجه کنید. خدا هرگز نظر خود را تغییر نداد. می‌دانست در قلب او چه می‌گذرد.

۱۵۵ می‌دانید، توما نیز روزی نمی‌توانست واقعاً آن مسئله را باور کند. نه، او-او گفت: «نه، نمی‌توانم این را باور کنم. اگر بتوانم دستم را در پهلوی او بگذارم و جای میخ‌ها را در دست‌هایش لمس کنم، خوب، آنگاه خواهیم پذیرفت.»

او گفت: «توما، بیا اینجا. می‌بینی؟ اینک دستان خود را بر اینجا بگذار.»

آنگاه در آن دم توما چنین گفت: «این خداوند من و خدای من است!»

۱۵۶ او فرمود: «بله، تو دیدی و اینک آن را باور کردی. چه عظیم‌تر است پاداش کسانی که ندیده‌اند و با این حال ایمان می‌آورند!»

گاهی مردم نمی‌خواهند روح‌القدس را بپذیرند مگر آنکه به زبان‌ها سخن بگویند. من یقیناً سخن گفتن به زبان‌ها را باور دارم. او خدای نیکویی است و آنچه دلت می‌خواهد را به تو می‌بخشد. اما هر قدر هم به زبان‌ها سخن بگویی، اگر این کلام را انکار کنی، باز در خطا و اشتباه به سر می‌بری. توجه دارید؟ بله، با سخن گفتن به زبان‌ها به درون راه نخواهی یافت. آنچه تو را وارد می‌کند، نگاه داشتن هر بخش از کلام است. وقتی به کلام خدا ایمان می‌آوری، همین نشانه روح‌القدس است. دقت می‌کنید؟

۱۵۷ من سخن گفتن به زبان‌ها را باور دارم. چنانکه امروز صبح گفتم، باور دارم که چه بسا چنان زنده شوی که به زبانی تازه سخن بگویی. خودم نیز چنین تجربه‌ای داشتم و می‌دانم که حقیقت است. می‌دانم که واقعی است. اما این بدان معنا نیست که فرزند برگزیده خدا هستی. توجه دارید؟ خیر، به هیچ وجه. او هرگز نگفت...

«بسیاری نزد من خواهند آمد و خواهند گفت، خداوندا، مگر به نام تو نبوت نکردیم و این همه کارهای بزرگ انجام ندادیم؟ و او خواهد گفت، از من دور شوید، ای بدکاران، من هرگز شما را نشناختم.»

۱۵۸ شما به زبان‌ها سخن می‌گویید اما از تعمیم گرفتن به نام عیسی مسیح سر باز می‌زنید؟ یک جای کار ایراد دارد. بله، به راستی، در هر یک از این موارد، در هر فرمانی

که خدا داده است. این چنین جایی اشکالی وجود دارد. پس وجدان خود را بازبینی کنید و ببینید-ببینید کتاب مقدس چه می گوید. به من نشان دهید کجا کسی به نام «پدر، پسر و روح القدس» تعمیم یافته است. ملاحظه می کنید؟ چنین بخشی وجود ندارد. اما خود آگاهید که گاهی برای آرام کردن وجدان خود می گویند: «خوب...»

می گویند: «خدا به زنان گفته که چه کنند، شلوارک نپوشند و مسائلی از دست، اما می دانید، شبان گفته...» این چنین راه آسان تر را انتخاب می کنند.

۱۵۹ آنها می دانند خدا اینجا درباره این موضوع چه گفته است. دقت می کنید؟ البته، خدا چنین فرمود.

اما با این حال می خواهند آن کار را انجام دهند، بله. پس به دنبال بهانه می گردند. «خوب، فکر می کنم خیلی بهتر است. این-این... باد نمی وزد...» بله.

اما خدا گفته که پوشش مرد باید متفاوت از زن باشد. «در نظر خدا مکروه است که زنی لباس مردانه بپوشد.» پس این کار درست نیست، بله، و شما نباید چنین کنید. خیر. توجه دارید؟ بنابراین، این کار نادرست است.

۱۶۰ اما می بینید، آنها به دنبال بهانه می گردند، مانند اینکه: «خداوند به من گفت که این کار را بکنم.» نمی گویم که او نگفته است اما توجه کنید که این اراده کامل او نیست. این تنها می تواند اراده ارفاقی او باشد. می بینید که این چه خواهد کرد؟ تمام گروه را آلوده می کند. تمام اردوگاه را آلوده کرد.

۱۶۱ در اینجا توجه کنید، خدا هرگز نظر خود را عوض نکرد و کلامش را تغییر نداد. اما او خدای نیکویی است و خواسته دل شما را به شما خواهد بخشید حتی اگر برخلاف اراده اش باشد. آیا این را باور دارید؟

بنگرید، خدا به موسی، آن نبی مسح شده گفت: «برو آنجا.» فرمود: «برو آنجا و با آن صخره سخن بگو.» آن صخره از پیش مضروب شده بود.

۱۶۲ موسی با خشم خود راهی شد، عصا را برداشت و گفت: «ای سرکشان، آیا از این صخره برای شما آب بیرون آوریم؟» و صخره را زد. آب جاری نشد. بار دیگر آن را زد و آب جاری شد. این کار برخلاف اراده خدا بود. این برخلاف طرح و برنامه کتاب مقدس بود، مسیح نباید بار دوم زده می شد. دقت دارید؟ مسیح یک بار مضروب شد. این برخلاف تمام نقشه و برنامه بود. اما خدا اراده ارفاقی خود را به او بخشید. او پس از آن گفت: «بله، ما برای شما آب فراهم کردیم. بله، ای جماعت سرکش، آن را برای شما جاری ساختم!»

۱۶۳ خدا گفت: «موسی، بیا اینجا. بیا اینجا. بالا بیا، بر فراز قله... تو خادم وفاداری بوده ای.» (مانند آن زن با کفش های پاشنه بلند، «بالا رفتی»، بله.) «به دوردست نگاه کن. آیا سرزمین موعود را می بینی؟»

«خداوندا!»

«اما تو به آنجا نخواهی رفت. تو اینجا بر صخره، ارادهٔ ارفاقي مرا بر گرفتی. خود را جلال دادی نه مرا، بله. خود را بزرگ خواندی، مرا بزرگ نداشتی. و به کلام نخستین من وفادار نماندی، به آنچه به تو گفته بودم انجام دهی.» با این حال، آب جاری شد.

شما می‌توانید دست بر بیماران بگذارید و آنها شفا یابند. می‌توانید نبوت کنید یا به زبان‌ها سخن گوید. اما مهم وفادار ماندن به کلام نخستین اوست! دوست من، خدا نظرش را تغییر نمی‌دهد. شما باید نسبت به مأموریت و ارادهٔ او وفادار بمانید.

«خوب، این برای شاگردان بود.»

۱۶۴ خدا تغییرناپذیر است. اگر هنوز هم شاگردی داشته باشد، پس همان مأموریت پابرجاست. «به سراسر عالم روید و انجیل را موعظه کنید. این نشانه‌ها همراه ایمانداران خواهد بود.» این ترتیب هیچ‌گاه تغییر نکرده است. او نمی‌تواند تغییر کند.

حال، می‌توانید بگویید: «خوب، به شما می‌گویم، این مسئله امروز دیگر کاربرد ندارد.» ای بلعامیان! متوجه هستید؟ بله، خدا تغییر نمی‌کند. او دیروز، امروز و تا ابد همان است.

۱۶۵ به بلعامیان امروز نگاه کنید. «می‌دانم که در کتاب مقدس به نام عیسی تعمید می‌دادند اما ببینید، همهٔ مردم...»

برایم فرقی نمی‌کند که مردم چه کرده‌اند. «اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان بتوانید نجات یابید.» «هیچ آموزش گناهی نیست، مگر به نام عیسی مسیح.» هرچه باشید، هرقدر خوب باشید، هرچه انجام دهید، هیچ ارتباطی با آن ندارد. سخن از کلام نخستین خداست، شما باید به آن پایبند بمانید. بله! بسیار خوب.

۱۶۶ «اطاعت از کلام او بهتر از قربانی است.» به یاد دارید زمانی را که شاول بازگشت.

۱۶۷ بلعام عطاای ایمان داشت و می‌توانست آن را در خدمت سخن نخستین و کامل خدا به کار برد.

امروز بسیاری از مردان حاضر در میدان خدمت که از عطای شفا برخوردارند، می‌توانند همین کار را بکنند. بسیاری از مردان حاضر در اینجا، افرادی که به زبان‌ها سخن می‌گویند، افرادی که نبوت می‌کنند و عطایی دارند، می‌توانند آن را برای ملکوت خدا به کار برند اما چنین نمی‌کنند. آنها برمی‌گزینند... و خدا همچنان آنها را برکت می‌دهد و آنها به ارادهٔ ارفاقي خدا می‌رسند. اما به خاطر محبوبیت، لذت‌ها و منفعت شخصی حق نخست‌زادگی خود را فروخته‌اند، چنانکه عیسو کرد، بله، خود را به یک تشکل فروخته‌اند. خود را فروختند، چنانکه بلعام کرد. دقت می‌کنید؟

بسیاری از مردم امروز همین کار را می‌کنند. می‌دانیم که این حقیقت دارد. آنها حق نخست‌زادگی خود را می‌فروشند. بله! زانی که ادعای برخوردار از روح‌القدس را دارند، شلوارک می‌پوشند، مردانی که به آنها اجازهٔ رفتن به پشت منبر را می‌دهند، زن‌هایی با موهای کوتاه پشت منبر می‌روند، با چهره‌های آرایش‌کرده در لباس کلیسایی ظاهر می‌شوند. بزرگ‌ترین سنگ لغزشی که کلیسا تاکنون داشته است.

۱۶۸ اگر می‌خواهید بدانید از نظر قدرت‌های سیاسی، در عصر پادشاهی چه ساعتی است، به یهودیان نگاه کنید. ببینید یهودیان چگونه هستند زیرا آنها یک ملت هستند. اگر می‌خواهید بدانید ملت‌ها در چه وضعیتی قرار دارند به وضعیت یهودیان بنگرید.

اگر می‌خواهید بدانید کلیسا در چه وضعیتی به سر می‌برد، به وضعیت خانم‌ها نگاه کنید. به اخلاق زن‌ها بنگرید زیرا آنها نمایانگر وضعیت کلیسا هستند. وقتی در میان زنان آلودگی و فساد مشاهده می‌کنید، در کلیسا نیز آلودگی خواهید یافت. تنها ایزابلی رنگ و لعاب زده شده‌اند، دقیقاً همان چیزی که کلیسا به آن مبدل شده است. دقت دارید؟ بله، این حقیقت است و شما خود از آن آگاهید. توجه می‌کنید؟ اگر می‌خواهید بدانید کلیسا در چه وضعیتی به سر می‌برد، به اخلاق زنان خود بنگرید. زیرا کلیسا در نماد زن به شمار می‌آید.

اگر می‌خواهید وضعیت ملت را دریابید، به یهودیان بنگرید.

۱۶۹ توجه کنید، چنانکه خدا به بلعام گفت، او پس از اینکه آن تصمیم روشن و آشکار را شنیده بود، همان کلامی که گفت، «نرو.» آری، آنگاه که خدا دید در-در قلب او چه می‌گذرد و نیتش چیست، ارادهٔ ارفاقی خویش را به او عطا کرد و از این رو فرمود: «برو.» ۱۷۰ و شما نیز می‌توانید همین کار را بکنید. اگر نمی‌خواهید در حقیقت گام بردارید، چه بسا بتوانید بروید و حتی خدمت بزرگی هم داشته باشید. یقیناً می‌توانید. اما در این صورت ارادهٔ ارفاقی او را به دست می‌آورید. از کلام او می‌گذرید. او شما را کامیاب خواهد کرد، البته. این...

چنانکه در مورد بلعام چنین کرد. او کامیاب شد اما نتوانست آن قوم را لعنت کند. نتوانست چنین کند. زیرا هر بار که آماده می‌شد تا لعنت کند، برکت می‌داد. بله، او نتوانست این کار را بکند. اما جایی کامیاب شد و دستاورد بزرگش این بود که به واسطهٔ بالاتر به آن مردم تعلیم داد که زنا کنند. او اردوگاه اسرائیل را وارد ماجرا کرد و آنها را به ازدواج با یکدیگر واداشت. او گفت: «ببینید، همهٔ ما یکی هستیم. خوب، شما همان خدایی را پرستیده‌اید که ما پرستیده‌ایم. ما اینجا یک نبی داریم، شما هم آنجا یک نبی دارید. و همان قربانی را داریم، همان یهوه‌ای را که پدران ما داشتند. خوب، چرا نمی‌آیید و با ما متحد نمی‌شوید؟»

کتاب مقدس می‌گوید: «با بی‌ایمانان نپیوندید. با آنها زیر یک یوغ نروید، هرگز. اگر به آن امر الهی ایمان ندارند، از آنها دوری کنید.» توجه می‌کنید؟ «بیرون آیید و جدا شوید، خداوند می‌فرماید «و من شما را خواهم پذیرفت.» ملاحظه می‌کنید؟ «به چیزهای ناپاک آنها دست نزنید.» درست است. ناپاکی آنها در مخالفت با کلام و همهٔ این چیزهاست، از آن دور بمانید. به آن گوش ندهید.

۱۷۱ و چنانکه اینجا می‌بینیم بلعام به آنجا رفت و به تعلیم مردم پرداخت اما تعالیم او با خطا و انحراف همراه بود. و او راه بلعام را در پیش گرفت، شیوهٔ خود را دنبال کرد و به بالاتر تعلیم داد و چنین بنی اسرائیل مرتکب زنا شدند. و بلایی بر قوم اسرائیل نازل شد و هزاران نفر از آنها در یک روز مردند.

و در حالی که همهٔ آنها نزد مذبح خدا در دعا بودند، مردی از اسرائیل با زنی مدیانی، زنی از یک فرقه، آمد و وارد خیمه شد. آنگاه پسر کاهن پیش آمد، نیزه‌ای برداشت و هر دو آنها را کشت. و چنین خشم خدا را فرو نشاند. خود می‌دانید که این مطلب در کتاب مقدس آمده است. درست است؟ دقت می‌کنید؟

۱۷۲ اما چه اتفاقی افتاد؟ بلعام موفق شد قوم اسرائیل را ضعیف کند. او به واقع چه کار کرد؟ اردوی آنها را ضعیف ساخت. خدا اجازه داد که او برود و اردوگاه آنها را تضعیف کند و همین تمام اردوگاه را آلوده کرد.

و وقتی تعلیمی شکل می‌گیرد که برخاسته از حقیقت کتاب مقدس نیست، تمام اردوگاه را آلوده می‌سازد. کسی مانند قورح با نظری متفاوت بلند می‌شود و می‌گوید: «خوب، چنین و چنان و آن چنان، من نظر دیگری دارم» و این تمام اردوگاه را آلوده می‌سازد. و آنچه امروز برای تمام اردوگاه کلیسا رخ داده، همین است. درست است.

۱۷۳ با تعلیمی مانند آنچه او انجام داد، تمام اردوگاه را برای قادش برنیع یعنی رویارویی با کلام ضعیف ساخت. وقتی به قادش برنیع رسیدند، اردوگاه ضعیف شده بود. آنها بازگشتند. آنها درست به دنبال...

به یاد داشته باشید، آنها خوراک فرشتگان را خورده بودند. هر شب از کلام آشکارشدهٔ خدا را برخوردار می‌شدند. از آن خوراک می‌خوردند. از صخره نوشیده بودند. همهٔ مردم به چشم خود معجزات دیده بودند. به موسی نگریسته، کلام او را به چشم دیده بودند، نبوت‌هایش را دیده بودند و چیزهای دیگر.

ولی با این حال آنها سرانجام به آن معلم دروغین گوش دادند که در میانشان نفوذ کرده بود و تعالیم نادرست می‌داد، و در نتیجه او اردوگاه را ضعیف ساخت و چنین کامیاب شد.

شاید ساختمان‌هایی به ارزش یک میلیون دلار ساخته باشد. چه بسا تشکل‌های بزرگی برپا کرده باشد. شاید هزاران هزار نفر به جمع افزوده باشد و اعمال بزرگ و کارهای شگرفی انجام داده باشد، همچنین نبی بوده باشد. اینها همه خوب است اما تا وقتی بر اساس کلام خدا نباشد بهتر است از آن دوری کنید.

خدا نظرش را تغییر نمی‌دهد. محکم به کلام او بپسبید زیرا آنچه در پایان آشکار خواهد شد، همان کلام است، کلمه به کلمه. «هر که حتی یک کلمه از آن کم کند یا یک کلمه به آن بیفزاید!» این کلام باید چنانکه هست، باقی بماند.

۱۷۴ اکنون با دقت گوش کنید. هنگام آزمون کلام با ورود در آن سرزمین، مخالفت‌ها به چشم آنها برجسته شد، در واقع سهمگین‌ترین مخالفتی که تا آن زمان به چشم دیده بودند، همان عمالیقیانی بودند که قامتشان ده برابر آنها بود. گفتند: «ما همچون ملخ هستیم. حصارها یا دیوارهای شهرهایشان به قدری پهن است که می‌توان در آنها مسابقات ازابهرانی برگزار کرد، بله، با دو ارابهٔ کنار هم که با تمام سرعت در

امتداد باروهای شهرهایشان، مسابقه می‌دهند. بله، نیزه‌هایشان بسیار بلند و بزرگ است. مردمی سترگ و غول‌آسا هستند. ما مانند ملخیم. نمی‌توانیم با آنها مقابله کنیم.»

اما دو مرد یعنی کالیب و یوشع، بر همان کلام پایداری کردند و گفتند: «یک لحظه! شما دو میلیون نفر، یک لحظه خاموش باشید. ما بیش از آن توانایی داریم که آنجا را بگیریم. بله، ما بیش از حد توان مقابله با آنها را داریم.»

آنها بر چه اتکا کرده بودند؟ خدا گفته بود: «من این سرزمین را به شما داده‌ام. از آن شماس.» پس آنها در همان پایداری کردند. اما مردم با دیگران وصلت کرده بودند و در میانشان انواع عقاید و رسوم پدید آمده بود و به قدری ضعیف و سست شده بودند که نمی‌دانستند به کدام سو بروند و چه بکنند. درست است. سپس آزمون کلام فرارسید.

۱۷۵ با این حال، او به تو اجازه می‌دهد که انجامش دهی، می‌گذارد خواست خودت پیش بروی، یعنی در چارچوب اراده ارفاقی، در حالی که می‌داند... از آنچه در دل تو می‌گذرد، آگاه است.

شما می‌گویید: «خوب، برادر برانهام، من فلان و بهمان می‌کنم. این مرا ناراحت نمی‌کند. خدا هر روز مرا برکت می‌دهد. در روح سرود می‌خوانم. در روح می‌رقصم. من...» او چنین اجازه خواهد داد. ادامه دهید. درست است. اما سرانجام چه خواهید کرد؟

۱۷۶ «من شلوارک می‌پوشم و این کار را می‌کنم. برایم مهم نیست. می‌دانم که ایمانم در مسیح است، نه در آنچه می‌پوشم.»

اما کتاب مقدس می‌گوید که مهم است. توجه دارید؟ شما چه خواهید کرد؟ شما درست همچون بلعام، برای زنان دیگر حکم سنگ لغزش را خواهید داشت. چه بر سر دختران جوان خود خواهید آورد؟ گروهی ریکتا خواهید داشت، دقیقاً درست است، مشت‌های ایزابل آرایش کرده. ملاحظه می‌کنید؟

۱۷۷ خدا به شما کامیابی هم خواهد بخشید. «ولی او مرا برکت می‌دهد.» در این خصوص شک ندارم. او بلعام را هم برکت داد. ملاحظه می‌کنید؟ البته که خدا این کار را خواهد کرد. شما در اراده ارفاقی الهی گام برمی‌دارید، نه در اراده کاملش. خدا نظرش را تغییر نمی‌دهد، به شما برکت هم می‌دهد.

او قوم اسرائیل را در آن مکان چهل سال برکت داد. آنها چه کردند؟ ازدواج کردند، خانواده تشکیل دادند، فرزندان‌شان را در آغوش گرفتند، ده یک پرداختند و همان‌جا زندگی کردند. خدا در بیابان آنها را برکت داد، پیوسته با من آنها را خوراک داد. اما آنها همگی هلاک شدند زیرا هرگز به اراده نخستین او، ارفاقی... به اراده اصلی او، به کلام او وفادار نماندند. آنها در اراده ارفاقی او گام برداشتند.

۱۷۸ ادامه دهید اما به یاد داشته باشید که آنها پس از ترک قادش دیگر در مسیر خود پیشرفتی نکردند. فقط در بیابان دور خود چرخیدند. در حالی که می‌توانستند دو روز بعد از آنجا بیرون آمده باشند و به سرزمین موعود رسیده باشند. اما چهل سال

سرگردانی کشیدند و همه مردند جز یوشع و کالیب، همان کسانی که به کلام نخستین وفادار ماندند.

۱۷۹ ای خدا، ما را یاری کن. خدا اراده‌اش را تغییر نمی‌دهد. او نظرش را تغییر نمی‌دهد اما شما را برکت خواهد داد.

البته، او بلعام را برکت داد. اما او در آنجا چگونه عمل کرد؟ تمام اردوگاه را آلوده ساخت. بله، باید به آنچه خدا فرموده پایبند بمانید. او هرگز نقشهٔ نخستین خود را تغییر نداده است.

۱۸۰ اکنون به این همه بلعام‌هایی که امروز در میدان خدمت هستند، نگاه کنید. به اطراف خود بنگرید. آنها کامیابند، به زبان‌ها سخن می‌گویند، البته، از عطایای خدا برای سود شخصی استفاده می‌کنند، و همهٔ اینها، البته. اما تمام کلیسای خدا به سبب تعلیم فاسد آنها آلوده شده است. درست است.

کسی به من گفت: «چرا این کار را می‌کنی؟ چرا آن کار را می‌کنی؟»

گفتم: «تو باور نداری که این حقیقت است؟»

۱۸۱ گفت: «چرا، باور دارم.» گفت: «اما می‌دانی چه؟ وظیفهٔ تو نیست که این کار را بکنی. تو باید برای بیماران دعا کنی. آنها باور دارند که تو نبی هستی. ببین، تو می‌توانی به این زنان تعلیم دهی چگونه باشند و به این مردان چگونه فلان و بهمان کار را انجام دهند.»

«چگونه می‌توان به آنها جبر آموخت، وقتی حتی حاضر نیستند الفبا را یاد بگیرند؟ چگونه؟ چگونه می‌توان این چیزها را به آنها آموخت، وقتی حتی نمی‌خواهند الفبای ابتدایی را بیاموزند؟» توجه دارید؟ باید بازگردید و از همان جایی که آغاز کردید، یا از همان جایی که توقف کرده‌اید، دوباره شروع کنید، و سراسر کلام خدا را بپذیرید.

۱۸۲ نگاه کنید امروز در میدان خدمت چه می‌گذرد. چنانکه بلعام فاحشه‌ای را به قوم خدا پیوند داد و او را وارد کلیسای خدا کرد، معلمان دروغین امروزی نیز می‌کوشند همان کار را با شما انجام دهند. آنها با یک ازدواج، همهٔ این سازمان‌ها و این افراد را به درون فاحشهٔ پیر مکاشفه ۱۷ خواهند برد. امروزه آموزهٔ بلعامی خود را همه جا پخش می‌کنند و می‌گویند: «در واقع، همهٔ ما یکی هستیم. همهٔ ما مسیحی هستیم.» کشیش‌ها، پاپ‌ها و دیگران، همگی سرگرم سازش می‌شوند و این همان روندی است که هم اکنون در پیش گرفته‌اند.

۱۸۳ واعظی گفت... حتی یک واعظ پنطیکاستی می‌شناسم، اکنون همه نان کوشر گرد می‌شکنند. آنچه نماد عشتاروت و به معنی «خدای ماه» است، نان گرد کوشر. می‌گویند: «اگر وجدانتان ناراحت می‌شود، چشمانتان را ببندید و آن را بردارید.» چشم‌ها را ببندید؟ نان گرد چه معنایی دارد؟ ما بدنی را می‌گیریم که شکسته شد، یعنی عیسی مسیح، سخن از بدنی شکسته است نه خدای ماه گرد، یعنی عشتاروت، که به مرور زمان مریم جایگزینش شد. ولی نان کوشر رومی هنوز هم گرد است، به عنوان نمادی از خدای ماه، الهه، نه خدا. ما نان کوشر شکسته را داریم، بله. اوه!

۱۸۴ پس اکنون، درباب آن فاحشه بزرگ مکاشفه باب ۱۷، سخن از معلمان بلعام صفت با آموزه دروغینشان است، که کلیسا را با همان نوع آشفتگی و فساد پیوند می دهند. خوب نگاه کنید با رسیدن رویارویی روزگار واپسین، به ضعف مشخص و برجسته می شود. سخن از نهصد و اندی تشکل مختلف است، یکی به این سو می کشد و دیگری به آن سو. هیچ وحدتی میانشان نیست. ولی می کوشند اتحاد ایجاد کنند، بی آنکه آن یگانگی بر کلام خدا، بر نقشه نخستین خدا بنا شده باشد. آنها این کار را از راه سیاست و سازمان دهی انجام می دهند.

خدا نظرش را تغییر نمی دهد. او به کلام خود پایدار می ماند. او فرمود: «آسمان و زمین زایل خواهند شد اما کلام من هرگز زایل نخواهد شد.» درست است. او کلام نخستین خود را پاس می دارد. بله!

۱۸۵ هر چند آنها همچنان به ضد آن امر الهی استدلال پردازی می کنند، چنانکه در گذشته کردند... اما تنها یک کار باید کرد. خدا امر الهی را تغییر نخواهد داد. فقط ایمان داشته باشید. زیرا آسمان و زمین هر دو خواهند گذشت اما کلام او هرگز زایل نخواهد شد. ملاحظه می کنید؟

۱۸۶ می بینید با این ازدواج و پیوندها وارد چه چیزی می شوید؟ آیا می بینید سیاستها و این چیزها چگونه می کوشند با سیاست بازی در کلیسا، کلیساها را به هم پیوند دهند؟ ما از راه سیاست با مسیح متحد نمی شویم.

ما از راه تعمید روح القدس، به کلیسا یا به بیانی به خود مسیح می پیوندیم. راهی که به آن درمی یابید تعمید روح القدس را یافته اید، این است که آن روح الهی درون شما هر بخش از کلام خدا را به عنوان حقیقت تأیید می کند. درست است. «پرا هر که یک کلمه از آن کم کند، یا یک کلمه به آن بیفزاید، نصیبش از دفتر حیات منقطع خواهد شد.»

۱۸۷ با این حال می گویند: «او کامیاب است.» نمی توانید بر پایه کامیابی آن امر الهی را بپذیرید. نمی توانید خدا را با معیار کامیابی بسنجید. دنیا هم کامیاب می شود. بلعام نیز از همین راه کامیاب شد.

اما ای برادر، معیار شناخت خدا کلام اوست. او کلام خود را پاس می دارد و آن امر الهی را به عنوان حقیقت بازمی شناساند. دوست عزیز، پس به یاد داشته باش، تا زمانی که زنده ای هرگز این را فراموش نکن که خدا نظرش را تغییر نمی دهد. با این حال او برکت خواهد داد. او اجازه می دهد در اراده ارفاقی اش گام برداری اما نظر خود را تغییر نمی دهد. نقشه اش را تغییر نمی دهد. کلامش را به خاطر تو تغییر نخواهد داد. خیر، آقا.

این تو هستی که باید تغییر کنی. تو نمی توانی کلام خدا را با تجربه خودت همراه سازی بلکه تجربه تو باید با کلام خدا همراهی شود. می بینید؟ باید چنین باشید...

می‌گویید: «خوب، من شخص خوبی هستم. خدا چنین، چنان و آن چنان می‌کند.» اما آیا کلام او را پاس می‌دارید؟ «بله، خوب، راستش را بخواهید، دقیقاً... نه.» بسیار خوب، پس جایی ایرادی وجود دارد. خدا... بله، او تو را کامیاب خواهد ساخت. البته که خواهد کرد...

۱۸۸ فرقه‌ها در رقابتی تنگاتنگ با یکدیگر، پله‌های ترقی را طی می‌کنند! خیمه‌های خود را برپا می‌کنند، کلیساهای بزرگ و زیبا می‌سازند، و در سراسر کشور گسترش می‌یابند. ثروتمند می‌باشند، پول سرریز است و اعضا از هر سو به آنها می‌پیوندند. مگر کتاب مقدس نمی‌گوید: «در او ثروت‌های جهان و حتی جان‌های انسان‌ها یافت شد»، و همهٔ این چیزها در آن فاحشهٔ کهنه‌کار و پیر یافت شد که مادر همهٔ اینهاست، سیاست‌ها و تشکلهای؟

۱۸۹ اما گروه کوچک خدا همان عروس اوست و بر همین کلام استوار است. باشد که پدر آسمانی عزیز شما را برای همیشه درست در همین جایگاه استوار نگه دارد. هرگز از این کلام دور نشوید.

چه بسا برکت یابید، ممکن است شما... چه بسا خدا بیماران شما را شفا دهد. شاید کودک بیمار شما را شفا دهد. شاید هم شوهرتان یا همسرتان را شفا دهد. چه بسا مادر شما یا دیگری را شفا دهد. چه بسا تحت تأثیر روح او بالا و پایین بپرید و رقص کنان از این سو به آن سو بروید.

به یاد داشته باشید، باران بر عادل و ظالم یکسان می‌بارد. اما وقتی آن بذر آنجاست، یا از پیش مقدرشده یا نشده است. و اگر از پیش مقدرشده باشد، می‌تواند... اگر گندم باشد، باید گندم به بار آورد. اگر کلام خدا باشد، باید کلام خدا را به بار آورد. اگر چنین نباشد، پس نیست. توجه می‌کنید؟ اکنون این را درک می‌کنید؟

۱۹۰ خداوند به شما برکت دهد. خوب، به شما گفته بودم که ساعت نه شب بحث را به پایان می‌رسانم ولی اکنون ساعت نه و چهل دقیقه است. بسیاری از شما راهی طولانی در پیش دارید. شما را دوست دارم. و دلیل اینکه چنین شما را نگه می‌دارم این نیست که بخواهم نسبت به شما سختگیر یا بی‌رحم باشم بلکه دوستدار شما هستم. آنچه می‌دانم را پنهان نمی‌کنم، حقیقت را به شما می‌گویم.

۱۹۱ در جاهای دیگر به جلساتی که می‌روم، هرگز نمی‌شنوید که این پیغام‌ها را موعظه کنم. نه، به شما قول دادم که به این خیمه بیایم. اینجا همان جایی است که این پیغام‌ها را از آنجا موعظه می‌کنم. سه یا چهار پیغام دیگر هم اینجا دارم که خداوند به من داده است، آیات مربوط به آنها را نیز دارم که جرأت نمی‌کنم آنها را جایی جز اینجا موعظه کنم. اینجا همان جایی است که کلام خدا از آنجا شروع به گسترش کرد. و تا وقتی خدا آن را تغییر ندهد، من همین‌جا می‌مانم و آن را همین‌جا می‌آورم. درست است.

در جلسات خارج از اینجا برای بیماران دعا می‌کنم و اموری از این دست و در کنارش به برخی از امور اشاره می‌کنم تا گوسفندان آن را بشنوند. آنها خود درمی‌یابند که موضوع از چه قرار است. وگرنه، تنها حکم طعمهٔ سر قلاب را دارد، می‌دانید منظورم

چیست. نشانه‌هایی ارائه می‌دهم مبنی بر اینکه نشان دهد خدا از راه تمییز و تشخیص می‌داند، و از دل افراد آگاه است و این کارها را انجام می‌دهد. این عطایی بشارتی است، تنها برای بیدار کردن مردم.

ناگهان یک نوار ضبط‌شده وارد خانه آنها می‌شود. آنگاه دیگر کار تمام است. اگر گوسفند باشد، بی‌درنگ با آن یکی می‌شود. اگر بز باشد، نوار را بیرون می‌اندازد. بله- بله. ابرادر بن براین می‌گوید: «و همچنین شما را.» - گروه تألیف. [می‌دانید این... و همچنین شما را.] درست است، بن. این سخن کاملاً درست است. بن این را تجربه کرده است. بسیار خوب. بله، این حقیقت است.

۱۹۲ مگر از اینکه از آن او هستید، شادمان نیستید؟ مگر شادمان نیستید؟ ما قدیم‌ها سرود پنطیکاستی دلنشینی می‌خواندیم، خیلی وقت پیش، این چنین:

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد؛

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد؛

اگر به خاطر عیسی نبود، اینک کجا می‌بودم؟

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد.

از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، شادمانم؛

از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، شادمانم،

اگر به خاطر عیسی نبود، اینک کجا می‌بودم؟

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد.

از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، بانگ شادی سر می‌دهم؛

از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، بانگ شادی سر می‌دهم؛

اگر به خاطر عیسی نبود، اینک کجا می‌بودم؟

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد.

جلال بر خدا! مگر شادمان نیستی؟

مگر شادمان...

بیایید با هم این را بخوانیم.

مگر شادمان نیستی که خداوند تو را بیرون آورد؟

مگر شادمان نیستی که خداوند تو را بیرون آورد؟

اگر به خاطر عیسی نبود، اینک کجا می‌بودم؟

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد.

خوب، از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، سرود می‌خوانم،

از زمانی که خداوند مرا بیرون آورد، سرود می‌خوانم،

اگر به خاطر عیسی نبود، اینک کجا می‌بودم؟

بس شادمانم که خداوند مرا بیرون آورد.

مگر بابت این امر شادمان نیستید؟ پس سرود در نور گام برمی‌داریم را بخوانیم.
می‌دانید کدام سرود است؟

ما در نور گام برمی‌داریم، این نور زیبا،
از جایی می‌تابد که شبنم‌های رحمت می‌درخشند؛
گرداگرد ما بدرخش شب و روز،
عیسی، ای نور جهان.

این را دوست دارید؟ بیایید دوباره آن را با هم بخوانیم.

ما در نور گام برمی‌داریم، این نور زیبا،
از جایی می‌تابد که شبنم‌های رحمت می‌درخشند؛
گرداگرد ما بدرخش شب و روز،
عیسی، ای نور جهان.

این طلوع آفتاب است!

ای تمامی مقدسان نور، اعلام کنید،
عیسی، آن نور جهان؛
راستی و رحمت در نام اوست،
عیسی، ای نور...

اکنون هنگام خواندن این سرود، دست‌هایمان را برافرازیم.

ما در نور گام برمی‌داریم، نور زیبایی است،
از جایی می‌تابد که شبنم‌های رحمت می‌درخشند؛
گرداگرد ما بدرخش شب و روز،
عیسی، ای نور جهان.

به یکدیگر دست دهید.

از جایی می‌تابد که شبنم‌های رحمت می‌درخشند.

مگر از اینکه فرزندان نور هستید شادمان نیستید؟ پسر برخاسته است.

گرداگرد ما... شب و روز،

«فرزندان عزیز، یکدیگر را دوست بدارید.»

ما در نور گام برمی‌داریم، نور زیبایی است... (تجلی کلامش).
از جایی می‌تابد که شبنم‌های رحمت می‌درخشند؛
گرداگرد ما بدرخش شب و روز،
عیسی، ای نور جهان.

آیا همهٔ شما این را باور دارید؟

به صهیون می‌رویم،

صهیون باشکوه، صهیون باشکوه؛

به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

بله، به صهیون می‌رویم،

بگذار از سرود خواندن خودداری کنند

آنها که هرگز خدای ما را نشناخته‌اند؛

اما فرزندان پادشاه آسمانی،

باشد فرزندان پادشاه آسمانی،

شادی‌های خود را همه جا اعلام کنند،

شادی‌های خود را همه جا اعلام کنند.

زیرا می‌رویم... (جلال!)

صهیون باشکوه، صهیون باشکوه؛

بله، به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

بله، به صهیون می‌رویم،

بله، باشکوه، صهیون باشکوه؛

به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

۱۹۳ بفرمایید دستمال‌هایتان را بیرون بیاورید. فقط لحظاتی دستمال‌هایتان را بردارید.

بباید به خداوند هدیهٔ جنبانندی تقدیم کنیم. این بافه نیست اما از بدن پولس

دستمال‌ها و چنین چیزهایی برمی‌داشتند، بله.

بله، به صهیون می‌رویم،

بله، باشکوه، صهیون باشکوه؛

به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

بله، به صهیون می‌رویم،

بله، باشکوه، صهیون باشکوه؛

به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

۱۹۴ آمین! مگر این چنین احساس خوبی به شما دست نمی‌دهد؟ می‌توانم تصور کنم

که آن مقدسین کهن در آن زمان، پیش از رفتن به آن آمفی‌تئاتر رومی، هنگام بالا

رفتن از آن تپه، منظورم را می‌دانید، در حالی که از آن شیب کوچک به سمت میدان

شیرها می‌رفتند، می‌گفتند:

بله، به صهیون می‌رویم،

این شهر باشکوه، صهیون باشکوه؛

به سوی صهیون می‌رویم،

همان شهر باشکوه خدا.

دشت‌های صهیون به بار می‌آورند
 هزاران حلاوت مقدس
 پیش از آنکه به تخت آسمانی برسیم،
 پیش از آنکه به تخت آسمانی برسیم،
 یا در خیابان‌های زرین گام برداریم،
 یا در خیابان‌های زرین گام برداریم.

به صهیون می‌رویم،
 باشکوه است، صهیون باشکوه؛
 به سوی صهیون می‌رویم،
 همان شهر باشکوه خدا.

۱۹۵ بعد از من تکرار کنید:

خداوند خدا، دوباره خود را به تو تقدیم می‌کنم. مرا از هر بی‌عدالتی پاک ساز. مرا از هر شک و تردیدی نسبت به کلامت پاک ساز. بگذار از این عید قیام، خلقتی تازه در مسیح عیسی باشم. بگذار کلام تو را در دل خود نگاه دارم. باشد که آن چراغی برای پای من باشد که راهم را روشن می‌سازد. از این پس، از تو پیروی خواهم کرد. به نام عیسی. آمین.

به صهیون می‌رویم،
 بله، باشکوه، صهیون باشکوه؛
 به سوی صهیون می‌رویم،
 همان شهر باشکوه خدا.

۱۹۶ مگر این حس خوبی در شما پدید نمی‌آورد؟ دوباره خود را تقدیم کرده‌ایم، با آگاهی از اینکه در دل‌های خود از مرگ زنده شده و حیات یافته‌ایم. مگر این حس خوبی در شما پدید نمی‌آورد؟ چه باشکوه، چه شگفت‌انگیز! شما را با محبتی بی‌پایان دوست دارم.

گوش کنید. «یکدیگر را محبت کنید. زیرا نمی‌توانید از برادر خود که می‌بینید نفرت داشته باشید و بگویید خدا را که ندیده‌اید، دوست دارید.» توجه دارید؟ پس یکدیگر را محبت کنید.

پس وقتی به یکدیگر خدمت می‌کنید، در واقع خدا را خدمت می‌کنید. درست است؟ «آنچه برای یکی از کوچک‌ترین اینها که در آنها نیروی حیات‌بخش وجود دارد، انجام می‌دهید، برای من انجام داده‌اید.»

«کی تو را نیازمند دیدیم؟ کی تو را در زندان ملاقات کردیم؟ کی چنین کارهایی کردیم؟»

«آنچه برای آنها کردید، برای من کرده‌اید.»

۱۹۷ مگر این شگفت‌انگیز نیست؟ او را دوست دارم، شما چطور؟

۱۹۸ اگر یک دقیقه دیگر فرصت دارید، هنوز یک سرود دیگر مانده که باید بخوانیم. خوب، فقط آن را می‌خوانیم. بسیار خوب. بسیار خوب، آقا. بله! نام عیسی را با خود بردار. دوستان، این را فراموش نکنید. اکنون همه با هم آن را بخوانیم. هر یک، اکنون همه با هم به یک دل این سرود را به او تقدیم کنید. بیایید، با تمام وجودمان چنین کنیم.

نام عیسی را با خود بردار،
ای فرزند غم و اندوه؛
به تو شادی خواهد بخشید،
هرجا که می‌روی آن را با خود بردار.
چه دلنشین است آن نام گران‌بها!
امید زمین و شادی آسمان‌ها؛
چه دلنشین است آن نام گران‌بها!
امید زمین و شادی آسمان‌ها.

۱۹۹ اکنون به یاد داشته باشید که برای من دعا کنید، زمانی که بادهای سوزان جفا می‌وزد، و وقتی که شیر از هر سو به مبارزه برمی‌خیزد، به یاد خواهم آورد که شما شب و روز برای من دعا می‌کنید، من نیز برای شما دعا خواهم کرد.

در کنار شبان خوبتان، برادر نوئل، و همکارش، برادر کیس، بایستید. به سخنان آنها گوش دهید. آنها کلام حیات را به شما تعلیم خواهند داد. این را باور دارم. اگر باور نداشتیم، قطعاً آنها را اینجا نگه نمی‌داشتیم. قطعاً چنین نمی‌کردم. باور دارم که آنها پیغام را باور دارند و تا حد توان به آن پایبندند، این دو مرد را قبول دارم. نسبت به آنها وفادار بمانید. برادران دیگری که در مکان‌های دیگر جلسات خود را برگزار می‌کنند و امشب اینجا حضور داشتند، چنانکه نزدیک شما هستند، از آنها حمایت کنید. خود شنیدید که دلیل حضورشان امشب در اینجا چه بود.

نام عیسی را با خود بردار،
چون سپری از بهر هر دام؛ (به این گوش دهید).
زمان هجوم وسوسه‌ها،
در دعا تنها نام مقدس او را بر زبان جاری کن.
آن نام گران‌بها، (آن نام گران‌بها!) چه دلنشین است! (چه
دلنشین است!)
امید...

خدای عزیز، این مردم را شفا ده. پدر، به مام عیسی به پیشگاهت دعا می‌کنم. این را عطا کن، ای خداوند، چنین می‌طلبم.

...چه دلنشین است!
امید زمین و شادی آسمان‌ها.
تا ملاقات کنیم! تا ملاقات کنیم!

تا در مقابل پای عیسی ملاقات کنیم؛
تا ملاقات کنیم! تا ملاقات کنیم!
تا ملاقاتی دوباره خدا با شما باشد.


اکنون سرهایمان را خم کنیم.

[برادر برانهام سرود خدا با شما باشد را زمزمه می‌کند- گروه تألیف.] خدایا، با ما باش. خداوندا ما را یاری نما.

...تا در مقابل پای عیسی ملاقات کنیم! (تا ملاقات کنیم!)
تا ملاقات کنیم! تا ملاقات کنیم!
تا ملاقاتی دوباره خدا با شما باشد.

۲۰۰ این واقعاً دعای من است. تا زمانی که دوباره یکدیگر را ببینیم، خدا به شما برکت دهد! اکنون از شبان عزیزمان، برادر نویل، می‌خواهم که این جماعت دوست‌داشتنی را مرخص نماید.

خدا شما را دوست دارد، تکاتک شما را. از داشتن چنین جماعتی بسیار سپاسگزارم. اگر کسی نبود که پذیرای آن امر الهی باشد، پس پیغام من چه ارزشی داشت؟ و برخی از شما عزیزان آماده‌اید در راه پیغام جان خود را نثار کنید، سخن از پیغامی است که دریافت کرده‌ایم. خداوند به هر یک از شما کمک کند. دعاهاى من همراه شماست. برکات من همراه تکاتک شماست. باشد که از یاد نبرید که شما بخشی از رستاخیز هستید. نیروی حیات‌بخش هم اینک در شماست. همه چیز به انجام رسیده است. شما فرزند خدا هستید.

در حالی که برادر نویل جلسه را به پایان می‌رساند، سرهایمان را خم کنیم. و خدا به شما برکت دهد. 

65-0418E آیا خدا نظرش را دربارهٔ کلام خود تغییر می‌دهد؟

خیمه برانهام

جفرسونویل، ایندیانا آمریکا

FARSI

©2026 VGR, ALL RIGHTS RESERVED

VOICE OF GOD RECORDINGS

P.O. Box 950, JEFFERSONVILLE, INDIANA 47131 U.S.A.

www.branham.org